کارگران همه کشورها متحد شوید!

نامهٔ مردم

ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران

شمارهٔ ۱۱۱۷، ۳ آذر ۱۳۹۹

دورهٔ هشتم، سال سی و هفت

اعلامیهٔ تشکیلات دموکراتیک زنان ایران به‌مناسبت روز جهانی رفع خشونت علیه زنان

همه‌گیری کرونا در کنار فقر، نابرابری، و تبعیض: عامل‌های مؤثر در تشدید خشونت علیه زنان

کارزارهای ۱۶ روزه زنان جهان در مقابله با خشونت علیه زنان که از ۲۵ نوامبر/ ۵ آذرماه- روز جهانی رفع خشونت علیه زنان- آغاز و تا ۱۰ دسامبر/ ۲۰ آذرماه (روز جهانی حقوق بشر) ادامه دارد، بی‌شک یکی از مهم‌ترین دستاوردهای مبارزاتی زنان جهان شمرده می‌شود که زنان هرساله با برگزاری برنامه‌های گوناگون به‌مناسبت آن، به‌رشد آگاهی در زمینه کاهش خشونت بر ضد زنان در جامعه‌های‌شان تلاش می‌ورزند. این کارزارها امسال با توجه ویژه به‌بحران سلامت در جهان و اعمال محدودیت‌های دولتی،

ادامه در صفحه ۷

چگونه مذاکراتی با آمریکا، به منظور رفع تحریم‌ها، در چارچوب منافع ملی میهن ماست؟

نتیجهٔ نهایی انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا و نحوهٔ عملکرد دونالد ترامپ و اطرافیانش تا کنون نشانگر واقعیت‌هایی مشخص در صحنه سیاسی این کشور است. فارغ از اینکه سرانجام شخص ترامپ در ارتباط با حزب جمهوری‌خواه و دستگاه حکومتی آمریکا در چه جایگاهی قرار گیرد، حداقل می‌توان گفت جریان سیاسی راست افراطی موسوم به "ترامپیسم" در بخشی از نظام سیاسی و جامعه مستقر شده است. آینده نشان خواهد داد که تداوم این جریان سیاسی فاشیست‌گرا چگونه و تا چه میزان در درون حزب جمهوری‌خواه یا خارج از آن می‌تواند در روند سیاستگذاری آمریکا و به‌ویژه در روابط آن با کشورمان تاثیر گذار باشد.

جامعه آمریکا در خلال چهار دهه گذشته- به‌ویژه پس از پیامدهای بسیار سنگین بحران مالی سال ۲۰۰۸ (۱۳۸۷) برای شغل و معیشت طبقه کارگر و

ادامه در صفحه ۶

ویژه نامهٔ «نامهٔ مردم» به مناسبت دویست مین سالگرد تولد فریدریش انگلس آموزگار بزرگ کارگران و زحمتکشان جهان منتشر شد

اطلاعیهٔ دبیرخانهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران: رفیق ورقا از میان ما رفت!

رفیق دکتر ماشاالله ورقا، دانش آموخته ی دانشکده ی حقوق دانشگاه تهران و آموزشگاه عالی ی شهربانی، عضو سازمان افسران حزب توده ی ایران، رئیس اداره ی اطلاعات و مراقبت شهربانی ی کل کشور در دوران کودتای بیست و هشتم مرداد، روز چهارشنبه بیست و

ادامه در صفحه ۳

خط فقر، دستمزد، و معیشت زحمتکشان ص ۲
«کنسرسیوم مافیا" ص ۴
واقعیت غم‌انگیز آب در سرزمین ما ص ۵
سرمایه‌داری عامل اصلی تخریب محیط‌زیست است نه انسان ص ۹
راه‌های عملی، ممکن، و انسانی مهار همه‌گیری کووید-۱۹! ص ۱۱
میلیاردرها و بیماری عالمگیر ص ۱۲

نیکسون و کیسینجر از ابتدای کارِ آلنده در فکر سرنگونی او بودند ص۱۶

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و طرد رژیم ولایت فقیه!

خط فقر، دستمزد، و معیشت زحمتکشان

در شرایطی که فاجعه همه‌گیری لگام‌گسیخته ویروس کرونا، تحریم‌های امپریالیسم آمریکا و ویرانی تولید ملی، بیکاری، فقر و فلاکت، شرایط معیشتی‌ای نامناسب برای کارگران و زحمتکشان کشورمان را به‌وجود آورده‌اند، رژیم ضدملی ولایت فقیه با ادامه برنامه تعدیل ساختاری، آزادسازی تهدیدآمیز مزد زحمتکشان را تنها راه حفظ حالت تهاجمی و تضمین بقای "نظام"ش می‌داند. رژیم ولایی برخلاف قانون‌های خودش، به پرداخت "دستمزد تعادلی" و "دستمزد منعطف" یا تعیین دستمزد کارگران به‌صورت "منطقه‌ای"، "صنفی" یا حتا بنا بر گفته اخیر یک عضو مجلس جدید، با اختراع "فرمول‌های جدیدی" برای تعیین مزد اصرار دارد. در پیش‌برد برنامه تعدیل ساختاری، تمام جناح‌های دستگاه حاکمه اتفاق‌نظر کامل دارند. ورود فعال قوه قضائیه به مسائل کارگری و تلاش آن به‌فریب کارگران همراه با تهدید جنبش کارگری و حرکت‌های سندیکایی، نمونه‌ای از هراس رژیم از نقش مؤثر جنبش کارگری-سندیکایی در جنبش مردمی را نشان می‌دهد. معاون رئیس قوه قضائیه در تهدید آشکار جنبش کارگری و در مورد اعتصاب‌ها و اعتراض‌های کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، با اعلام اینکه "باید از مظلومان و کارگران واقعی حمایت کرد"، روز ۲۱ آبان‌ماه گفت: "درمجموع عده‌ای هستند که قصد دارند نگذارند آنجا آرامش پیدا کند. ... این اقدام تحت پوشش کارگری یا هر پوشش دیگری باشد، مشکل‌ساز است و باید با آن مقابله شود." رژیم ضدملی ولایت فقیه نه نیت حل معضل معیشت زحمتکشان را دارد و نه قادر به حل مشکلات وسیع کشور است.

براساس گزارش مرکز آمار ایران، "نرخ تورم نقطه به‌نقطه در مهرماه ۹۹، هفت درصد نسبت به شهریورماه" افزایش داشته است، یعنی همه کالاها و خدمات فقط در مهرماه سال جاری "۷ درصد" گران‌تر شده‌اند. بنا به‌گزارش ۲۶ آبان‌ماه خبرگزاری ایلنا "همه داده‌های رسمی نشان می‌دهند تورم تجمیعی همه کالاهای مصرفی بالای ۱۰۰ درصد است." اواخر مهرماه ۹۹ رهبران تشکل‌های حکومتی با ارسال نامه‌ای خواستار تشکیل جلسه شورای‌عالی کار برای "ترمیم دستمزد" شدند و وزارت کار می‌بایست ظرف مدت دو هفته جلسه شورا را برگزار کند. در شرایطی که خبرگزاری ایلنا، ۶ آبان‌ماه، خط فقر را "حداقل ده تا ۱۲ میلیون تومان" گزارش می‌کند، به‌گزارش ۱۷ آبان‌ماه ایلنا، شاکرمی، معاون وزیر کار و دبیر شورای‌عالی کار، با برگزاری جلسه شورای عالی کار برای "ترمیم دستمزد" "مخالفت" کرده است. کارگران تعیین دستمزد بر اساس ماده ۴۱ قانون کار، یعنی بر اساس نرخ تورم واقعی بیش از ۱۰۰ درصدی و هزینهٔ سبد معیشت حداقلی ده میلیون تومانی درماه را خواستار هستند. در صورتی‌که با نزدیک شدن زمان برگزاری جلسه‌های شورای‌عالی کار به‌منظور تعیین حداقل دستمزد سال ۱۴۰۰ کارگران و در راستای آزادسازی مزد کارگران، علاوه بر تهدیدهای ماه‌های اخیر وزارت کار دولت روحانی مبنی بر "شناورسازی مزد" یا تعیین دستمزد به‌صورت "منطقه‌ای" و "صنفی" که با نقض آشکار قانون خود رژیم همراه است.

بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس و گزارش ۲۶ آبان‌ماه ایلنا، حتی در طبقه متوسط کشور "مصرف گوشت در سال ۹۸ به نسبت سال ۹۵، بیش از ۳۰ درصد کاهش یافته است." مسلماً در سال ۹۹ وضع کارگران و زحمتکشان در زمینه چنین مصرفی باید خیلی وخیم‌تر باشد. با یک‌چنین دستمزدهایی و در حالی‌که وزارت کار نیت "ترمیم دستمزد" را هم در سر ندارد، در خلال دو ماه اخیر نمایندگان مجلس "انقلابی‌گری" پرداخت یارانه با "طرح تأمین کالاهای اساسی" از طریق "کالابرگ یا کارت الکترونیک" را به میلیون‌ها انسان گرسنه و بیکار وعده می‌دادند. بر اساس این طرح، ماهیانه "مبلغ ۱۲۰ هزار تومان برای هر یک از افراد سه دهک اول و ۶۰ هزار تومان برای سایر دهک‌ها" می‌بایست پرداخت می‌شد. در شرایطی که خط فقر حداقل ۱۰ میلیون تومان در ماه است، رئیس فراکسیون کارگری مجلس اعلام کرده بود که "مشکل تأمین مواد غذایی خانوارهای کم‌درآمد 'به‌تمامی' مرتفع می‌شود" [!!]. اما ایلنا در روز ۲۵ آبان‌ماه لغو این را طرح از سوی شورای نگهبان به‌دلیل ایجاد "بار مالی" برای دولت گزارش داد. یک اقتصاددان و استاد دانشگاه با اشاره به "اقدامات نمایشی"ای مانند "یارانه کالاهای اساسی [۱۲۰هزار تومانی]"، به نشریه آرمان ملی، ۲۶ آبان‌ماه، گفت: "در همین چند وقتی که مجلس جدید شروع به‌کار کرده... شاهد افزایش صادرات مواد خام، انتقال یارانه‌های گسترده به گروه‌های نخبه بر اقتصاد کشور بودیم... بسیاری از تصمیمات اتخاذ شده با امضای سران سه قوه صورت می‌گیرد." همه شهروندان کشورمان علاوه بر دریافت دستمزدی بیشتر از خط فقر به‌دلیل وجود منابع سرشار ملی، به‌خصوص کارگران پیمه شده در سازمان تأمین اجتماعی که با پرداخت همواره حق بیمه‌شان باید از مسکن شایسته، درمان رایگان، و آموزش رایگان برای فرزندان‌شان برخوردار باشند، و از پرداخت مالیات هم باید معاف باشند.

مطابق گزارش ایلنا، ۲۴ آبان‌ماه ۹۹، در شرایطی که در ایران حدود "۶۵ تا ۷۰ درصد هزینه‌های درمان به عهده بیمار است"، متوسط جهانی این شاخص "۱۸ درصد" است. حتا حسن هاشمی، وزیر بهداشت دولت اول روحانی، با دیدگاه خشن نولیبرالی‌اش و کسی که طرح ویرانگر "تحول نظام سلامت" را در زمینه بهداشت و درمان کشور آغاز کرد، اعلام کرده بود "سالی ۷۰۰ هزار نفر در ایران به‌دلیل سنگینی هزینه‌های درمان، به زیر خط فقر سقوط می‌کنند." درحالی‌که بیشتر هزینه‌های درمان از شمول بیمه کارگران خارج شده، اخیراً "۷۹ قلم داروی پرمصرف" هم از شمول دفترچه‌های درمانی خارج شده‌اند، حتا "هزینه‌های تست و درمان بیماری مهلک کرونا" نیز رایگان نیست و کارگران و بازنشستگان از بی‌ارزش شدن دفترچه‌های درمانی شدیداً انتقاد می‌کنند. سخنگوی کمیسیون اجتماعی مجلس در روز دوم آبان‌ماه از "ضرورت صدور بیمه تکمیلی برای کارگران"- یعنی از "اجباری شدن بیمه تکمیلی برای کارگران"- خبر داد. در حال حاضر، کارگران دارای بیمه تکمیلی باوصف پرداخت حق بیمه‌شان که باید از "صفر تا صد" خدمات درمانی را رایگان دریافت کنند، باید ماهیانه مبلغ ۴۱ هزار تومان نیز برای بیمه تکمیلی پرداخت کنند. یک عضو هیات مدیره کانون بازنشستگان تهران در ارتباط با "بیمه تکمیلی"، به ایلنا، ۲۶ آبان‌ماه، گفت: "بیمه‌گذار پول هنگفت می‌گیرد ولی سرویس درستی ارایه نمی‌دهد و غالباً هزینه‌های درمان را نمی‌پردازد." یک کارشناس روابط کار درباره طرح نمایندگان مجلس "انقلابی‌گری" در رابطه با "بیمه تکمیلی"، روز ۱۲ آبان‌ماه گفت: "طرح نمایندگان مجلس، خطرناک و به‌ضرر قطعی کارگران و اقشار کم‌درآمد، تمام خواهد شد؛ این روند، دقیقاً مطلوب مافیای درمانی و پزشکی کشور است. ... با اجباری شدن 'بیمه تکمیلی'، قانون الزام روی هوا خواهد رفت."

مطابق گزارش ایسنا، ۹ فروردین‌ماه ۹۹، در شرایطی که "بازار مسکن شهر تهران در سال ۱۳۹۸ تورم ۴۲ درصدی را تجربه" کرده بود، "مالیات بر عایدی مسکن برای پنجمین سال، به سال بعد موکول شد." همین گزارش پرداخت نشدن "هیچ نوع مالیاتی بر معاملات مکرر یا مالیات خانه‌های خالی" توسط سفته‌بازان و سرمایه‌گذاران را دلیل افزایش سرسام‌آور قیمت مسکن عنوان کرد. رئیس کل سازمان امور مالیاتی نیز به ایلنا، ۲۱ خردادماه سال جاری، گفته بود: "نزدیک به ۱۰۰ هزار میلیارد تومان از بودجه کشور صرف معافیت مالیاتی و فرار مالیاتی می‌شود؛ در حالیکه کف کسری بودجه کشور، همین حدود است." آقای راغفر، کارشناس اقتصادی، روز ۲۹ مردادماه سال جاری رخنه کردن "مافیای مسکن" در مجلس را جزو "موانع اجرای مالیات بر خانه‌های خالی" عنوان کرد. خبرگزاری مهر، ۲۷ آبان‌ماه ۹۹، نیز نوشت: "در حالی که قانون بودجه امسال دولت را مکلف به‌اخذ مالیات از خانه‌های خالی و خانه‌های لوکس کرده، اما با گذشت ۸ ماه از سال و عدم اجرای آن، بیم عدم اجرای این قوانین وجود دارد." برای جبران خسارت حاصل از رخنهٔ "مافیای مسکن" در مجلس و "۱۰۰ هزار میلیارد تومان" معافیت مالیاتی و فرار مالیاتی بنیادها و بنگاه‌های انگلی، بنا بر گزارش خبرگزاری مهر، ۷ آبان‌ماه، نمایندگان مجلس "انقلابی‌گری" طرحی برای افزایش "یک درصدی نرخ مالیات بر ارزش افزوده" از ۹ به ۱۰ درصد را دارند. به‌عبارت دیگر، هدف نمایندگان "مافیای مسکن" در مجلس تأمین کسری بودجه کشور با تجاوز به سفره خالی کارگران است.

کارگران کشورمان به ماهیت به‌اصطلاح "حمایت" کارگزاران ضدکارگری و ضد مردمی قوه قضائیه رژیم ولایی و دیگر نهادهای حاکمیت آگاهند. در ضمن، کارگران و زحمتکشان به‌اهمیت همبستگی در انسجام صف مبارزاتی و ارتقای اتحاد مبارزاتی کارگران در مبارزه علیه رژیم ستمگر و فاسد ولایی پی‌برده‌اند. ارتقای سطح همبستگی و اتحاد مبارزاتی و تلاش برای احیای حقوق سندیکایی، راه مناسب و مطمئن کارگران و زحمتکشان برای دست‌یابی به حقوق صنفی و رفاهی پایمال شده‌شان است.

ادامهٔ رفیق ورقا ...

هشتم ماه اکتبر، در سن نودو پنج سالگی، در شهر پراگ چشم از جهان فرو بست.

رفیق ورقا متولد ۱۳۰۴ بود و در مقدمه کتاب "راز ناگشوده" (انتشارات روزبه) دربارهٔ کودکی و دوران جوانی اش می نویسد: "در خانواده‌ای زیسته‌ام که از مِهر مادری هوشیار به نام "فیروزه "و پدری نیک‌سرشت، ساده‌دل، خوش‌چهره، و بلنداندام به نام "هُرمُزدیار "برخوردار بوده‌ام که حتّیٰ یک بار از زبان آنان سخنی درشت، تا چه رسد به سرزنش یا پرخاش، نشنیده‌ام. با برادر و خواهرانی خوش‌رفتار بزرگ شده‌ام که از محبت و کمک و یاری‌های یکدیگر از خردسالی تا سالمندی بهره‌مند بوده‌ایم و تا کنون نیز از کمک‌های مالی آنان بهره‌وَرَم. تا کلاس ۴ دورهٔ تحصیل ابتدایی را در دبستان زرتشتیان یزد و کرمان خواندم، و ادامهٔ دورهٔ دبستان و سپس تحصیل متوسطه در دبیرستان ابن سینا را در شیراز گذراندم. دبیرستان ابن سینا مدرسه‌ای بود که کلیمی‌ها، زرتشتیان، بهاییان، مسیحیان، و دیگر اقلیت‌های مذهبی یا نژادها به آن می‌رفتند، ولی اکثریت شاگردان از مسلمانان بودند. این دبیرستان در کنار دبیرستان نمازی شیراز از بهترین دبیرستان‌های آن شهر شمرده می‌شد. محیطی داشت که نمونهٔ همزیستی و پیوندهای دوستانه میان دانش‌آموزان با آیین‌ها و اعتقادهای گوناگون بود. دورهٔ دوّم را در دبیرستان‌های شاهپور و حیات در شیراز به پایان بردم و در سال ۱۳۲۴ برای تحصیل وارد دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران شدم و سپس به تشویق و توصیهٔ دانشجویان به همراه دو دانشجوی دیگر دانشکدهٔ حقوق به نام "نورالله شفا "و "روح‌الله مقیمی "پس از گذراندن آزمون‌های ورودی، به آموزشگاه عالی شهربانی نیز پذیرفته شدم... در دانشکده حقوق و آموزشگاه شهربانی، برخورد و آشنا شدن تدریجی‌ام با ستیزهای اجتماعی و شخصی و اختلاف و نبرد طبقاتی که در آن سال‌ها در کشور جریان داشت، برگ نوینی در دفتر زندگانی شخصی و اجتماعی‌ام گشود."

رفیق در دوران مهاجرت اجباری در رشته ی اقتصاد به تحصیل پرداخت و با پایان موفقیت آمیز تحصیل در دانشکده ی اقتصاد پراگ بعد ها در همین دانشکده به سمت استادی رسید و بیش از یک ربع قرن در این سمت به تدریس و تحقیق و نوشتن کتاب و جزوه های تدریسی پرداخت. وی به خاطر اخلاق و سلوک انسانی، خوش مشربی و گفتار شیرین در بین دانش جویان و همکاران دانشگاهی از محبوبیت برخوردار بود. با وجود سال های متمادی دوری از ایران، با پی گیری و حساسیت حوادث سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ی کشور را دنبال می کرد. میهن دوستی و علاقه اش به فرهنگ و ادبیات و زبان فارسی مثال زدنی است. حاصل ممارست و تلاش وی در توضیح و تحلیل یکی از طوفانی ترین دوره های تاریخ معاصر ایران به صورت بازگویی ی مستند و خاطرات شخصی در برخورد بی واسطه با حوادث، در چند جلد کتاب، یادگار با ارزشی است از سال های آخر حیات رفیق و آموزه ای مفید برای نسل آینده ی مبارزان راه آزادی و عدالت اجتماعی.

رفیق ورقا به مناسبت شصتمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد در جلسه ای که در وین از سوی واحد حزبی در این کشور برگزار می شد حضور یافت و در یک سخنرانی به یادماندنی از مشاهدات و تحقیقاتش پیرامون این کودتا سخن گفت و به پرسشهای مطرح شده پاسخ داد. رفیق ورقا برای آن که شنوندگان هر چه بهتر شرایط آن روز ایران را درک کنند از سالها پیش از کودتا آغاز کرد، از پا گرفتن استبداد رضا شاهی و جنایاتی که برخی فرماندهان ارتش آن روز در رویارویی با مبارزین انجام می دادند وسپس به معرفی برخی شخصیتهای سیاسی درجه اول آن روز ایران که بر روند رویدادهای سیاسی کشور تاثیرمستقیم داشتند پرداخت. رفیق ورقا ژرفای دخالت کشورهای امپریالیستی انگلیس و آمریکا در امور داخلی ایران را بر اساس اسناد افشا شده در این رابطه به شکلی عینی و ملموس تشریح کرد و بطور سیستماتیک روند شکل گیری کودتا را توضیح داد. در این رابطه رفیق ورقا از مشاهدات خود و همچنین از اطلاعاتی که کارآگاهان شهربانی در روزهای پیش از کودتا و در روز ۲۸ مرداد از سطح شهر تهران به او می دادند سخن گفت و از پیروزی

کودتاگران و پیامدهای شوم آن و دستگیری های گسترده پس از آن. رفیق ورقا از جمله اظهار داشت که اگر پست های دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور و شهید دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه ی دولت ملی دکتر محمد مصدق با هم جا به جا می شدند شاید کودتای خونین ۳۲ هرگز رخ نمی داد ویا نمی توانست پیروز شود. دکتر ورقا در رمز گشایی از این تحلیل پر اهمیت تاریخی از جمله به دلیری و از جان گذشتگی دکتر حسین فاطمی اشاره کرد و گفت که وی می توانست با چنین کاراکتری به عنوان وزیر کشور چرخ دنده های بی رحم کودتا را در هم شکند. از رفیق ورقا آثار برجسته ای همچون: "چند و چون فروریزی دولت دکتر مصدق و بررسی کنش حزب تودهٔ ایران"؛ "پیگرد و رهایی افراشته - برگی از دفتر خودکامگی"؛ "نفت، خون، دیکتاتوری"؛ "راز ناگشوده "و "در سایهٔ بیم و امید "افزون بر کتاب های درسی و نوشته های علمی به جا مانده است.

رفیق ورقا در آغاز کتاب "چند و چون فروریزی دولت دکتر مصدق و بررسی کنش حزب تودهٔ ایران"، در یادداشت کوتاهی نوشت: "چند سال پس از نگارش آن، با پشت سرنهادن هفت خوان سدها و تنگناهای کار مطبوعاتی در کشور، از سوی "انتشارات بازتاب نگار "زیر عنوان "ناگفته هایی پیرامون فروریزی حکومت مصدق و نقش حزب توده ایران "منتشر شده است. کتاب منتشر شده با این که به گمان مولف آن، یادآور "شیر بی یال و دم "می باشد، چون مورد استقبال خوانندگان و پژوهشگران قرار می گیرد، در همان سال به چاپ دوم می رسد... اکنون تمامی آن همچون ارمغان نوینی تقدیم هم میهنان برون مرزی می شود..."

رفیق ورقا از جمله نمایندگان شرکت کننده در ششمین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران بود و به خاطر نزدیک به هفتاد سال مبارزه در صفوف حزب توده ی ایران و وفاداری به آرمان های انقلابی و انسانی ی آن به پیشنهاد رفیق علی خاوری و با تایید کلیه ی نمایندگان شرکت کننده به عضویت افتخاری در کمیته ی مرکزی ی حزب توده ی ایران برگزیده شد. حزب توده ی ایران در گذشت رفیق ماشااله ورقا را به همسر و فرزند و همه ی رفقای توده ای تسلیت می گوید. یادش ماندگار!

دبیرخانهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
۲۶ آبان ماه ۱۳۹۹

تأملی بر رویدادهای ایران

«کنسرسیوم مافیا»

به‌گزارش آفتاب نیوز، ۲۴ آبان‌ماه ۱۳۹۹، "کنسرسیوم مافیا" به‌جان این کشور افتاده که مایحتاج ضروری و معیشتی مردم را احتکار می‌کند و به‌هر قیمت که بخواهد می‌فروشد و با استفاده از امکانات تبلیغاتی گسترده‌ای که در اختیار دارد، قیافه‌ای حق به‌جانب و طلبکارانه هم در انظار به‌خود می‌گیرد! کنسرسیوم مافیا، هم بر داروی بیماران چنگ انداخته است، هم بر خواربار، هم بر مسکن و دلار، هم بر خاک و چوب جنگل‌ها و هم بر هرچیزی دیگر، "که به سودا آید"، حتی برنامه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی دولت.

در همین ارتباط و در همین تاریخ، روزنامه "جمهوری اسلامی" نوشت: "در ایران، مافیای بزرگ، همه تصمیمات را بی‌اثر و خنثی می‌کند". مردم ما به‌نیکی می‌دانند که تولیدات داخلی مثل گوشت و مرغ و میوه و تره‌بار و بسیاری از اقلام دیگر که هر روز دچار نوسانات قیمت می‌شوند، چندان ربطی به تحریم و فشارهای دولت های خارجی ندارد و مستقیماً دستپخت همین "کنسرسیوم مافیا"ی داخلی است. در این راستا، جلیل رحیمی جهان‌آبادی، نمایندهٔ تربت‌جام و تایباد در مجلس شورای اسلامی، نیز پیش‌تر به مافیای قدرت اذعان کرده و گفته بود: "امروز به‌عینه می‌بینید تصمیم‌گیران در سایه در این کشور هستند. وزارتخانه‌ها را نه وزرا که مافیاهای پیرامون وزرا اداره می‌کند. " و این پرسش بی پاسخ، که چرا مقاومتی در برابر این غارتگری‌ها وجود ندارد؟ غارتگری‌هائی که حتی در شرایط بسیار سخت کرونائی هم جریان دارند و دست از سر مردم ستمدیده میهن ما برنمی‌دارند.

عملکرد رژیم در چهل و یک سال گذشته، صرف نظر از اختلاف موجود در میان جناح‌های گوناگون آن که هنوز هم ادامه دارد، در جهت تقویت قدرت مالی کلان‌سرمایه‌داران، به‌ویژه تجار بزرگ، واسطه‌ها و دلالان و سَلَفخَرها بوده است. در نتیجه، لایه‌های جدید میلیاردرهایی که سودهایی کلان در بخش دلالی و مالی به‌دست آورده‌اند، جایگزین گروه‌های تولیدی شده‌اند. ثروتی که بورژوازی تجاری و قشر نوخاستهٔ بورژوازی بوروکراتیک طی فقط چهل سال اخیر گرد آورده‌اند، در تاریخ یک قرن اخیر بی‌سابقه است.

طبق آمار بانک مرکزی که در سایت رسمی آن منتشر شده و در روزنامه "دنیای اقتصاد" نقل شده است، میزان نقدینگی به بیش از ۲۲۶۰ هزار میلیارد تومان صعود کرده است. این عدد نسبت به ماه مشابه سال قبل رشدی ۲ / ۲۸ درصدی را بازگو می‌کند، در حالی‌که میزان رشد نقطه‌ای نقدینگی در آذر ماه سال گذشته، ۱/ ۲۲ درصد بوده است.

افزایش نامتوازن نقدینگی در کشور به یکی دو سال گذشته مربوط نمی‌شود. این مسئله از دوران رفسنجانی شروع و تاکنون ادامه داشته و به چنین ارقام نجومی رسیده است. رشد نقدینگی از نشانه‌های بارز رشد تورم است که در ماه گذشته در ایران به بالای ۴۱ درصد رسیده است.

این ارقام ورطهٔ عمیق میان فقر و ثروت را نیز نشان می‌دهند. تازه‌ترین برآوردها حاکی از آن است که ۲۰ درصد ایرانیان زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کنند و از امکان‌های لازم برای تغذیهٔ مناسب برخوردار نیستند. به‌این ترتیب بیش از ۱۶ میلیون نفر از جمعیت کشور دسترسی کافی به حداقل‌های غذایی را هم ندارند و سبد مصرف آنان خالی از اقلام مورد نیاز روزانه است.

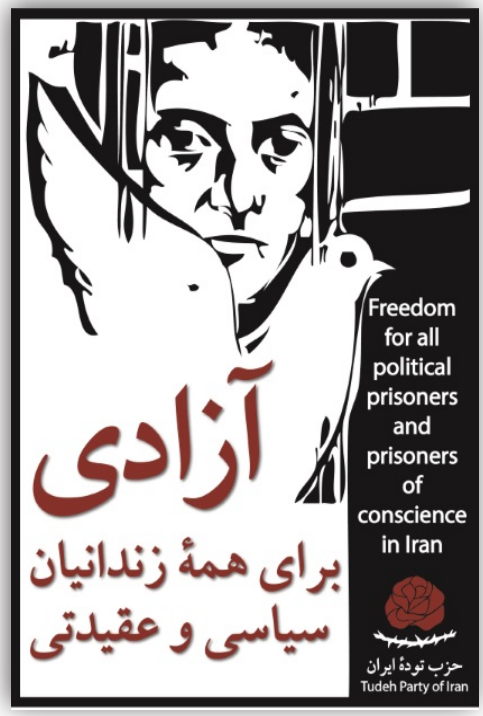

روزنامه جهان صنعت، ۱۹آبان ماه ۱۳۹۹، نوشت: "برای درک بهتر وضعیت معیشتی خانوارهای ایرانی می‌توان به آمار گرانی‌های اخیر اشاره کرد. گزارش اخیر مرکز آمار نشان داده موتور رشد قیمت‌ها فعال شده و چنانچه سیاستگذار نتواند ترمز گرانی را بکشد در ماه‌های پیش رو شاهد دامنه‌دار شدن رشد قیمت‌ها و سقوط بیشتر خانوارها به زیر خط فقر خواهیم بود."

پیامدهای مخرب اجتماعی- روانی فقر فراگیر، هم‌اکنون در کشور ما در مقیاسی گسترده آشکار شده است. بیکاری در کنار انبوه نیازهای برآورده نشده و نبود دورنمای امکانی برای بهبود زندگی و ادامه سلطهٔ حاکمیتی ضد مردمی با رویکردهای اجتماعی سرکوبگرانه‌اش تاثیرهایی ویرانگر بر روان میلیون‌ها ایرانی به‌جا گذارده و بر شمار روان‌پریشان در جامعه افزوده است. شمار بیکاران به چند میلیون تن می‌رسد. به‌گزارش ایسنا، سالانه ۸۰۰ هزار نیروی تازه جویای کار هم به‌این آمار افزوده می‌شود. از این میان گروه بزرگی به "شغل‌های کاذب" روی می‌آورند یا به کارهای خلاف و فساد کشانده می‌شوند. برخی هم قصد خودکشی می‌کنند. تصادفی نیست که تعداد خودکشی‌ها و فروپاشی خانواده‌ها در کشور رو به‌افزایش گذاشته است. فقر و محرومیت، بیکاری و دربدری، علل عمده افزایش سریع خودکشی‌ها و آدم‌کشی‌ها در جامعه است.

حسین اسدبیگی، رئیس گروه دفتر امور آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی، در گفت‌وگو با ایسنا، ۲۰ شهریور ماه ۱۳۹۹، "بزرگترین عوامل افکار خودکشی را احساس ناامیدی عنوان کرد. "رئیس گروه دفتر امور آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی از ارایه علل و عوامل زایندهٔ این مسئله خودداری کرده است. در شرایط کنونی، مسبب اصلی فقر و فلاکت و معضلات عظیم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی- آن هم در ابعاد گسترده- خیانت رژیم جمهوری اسلامی و شخص علی خامنه‌ای به منافع مردم است، خیانتی که باید پاسخگوی آن باشد!

گزارش مرکز آمار حکایت از آن دارد که کشور ما به ایجاد شغل‌هایی واقعی آن هم در سطحی وسیع در چارچوب برنامهٔ راهبردی‌ای مدوّن و ملّی نیازمند است: از مجموع ۶۱ میلیون و ۶۶۶ هزار نفر جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر، در حدود ۴۴/۱ درصد در گروه جمعیت فعال و ۵۵/۹ درصد در گروه جمعیت غیرفعال قرار دارند [ایلنا، اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۹].

رژیم ولایت فقیه فعالیت‌های اقتصادی غیرتولیدی و انگلی را به جامعه تحمیل کرده است. برخلاف همه وعده های داده شده در زمینه بهبود وضع اقتصادی دولت روحانی نه‌تنها در این دو دوره ریاست‌جمهوری‌اش نقدینگی را کنترل نکرده است، بلکه آن را به سطح نجومی‌ای کشانده و همراه با پیامدهای همه‌گیری کرونا موجبات گرانی گذران زندگی، افزایش قیمت ارز، تعطیلی مراکز تولیدی، بیکاری، گرایش به فعالیت‌های غیرتولیدی، در پیش گرفتن سیاست‌هایی خلاف منافع ملی، و جز این‌ها، را فراهم آورده و این وضعیت تحمل‌ناپذیر را به مردم و زحمتکشان میهن تحمیل کرده است.

ادامه رویدادهای ایران ...

واقعیت غم‌انگیز آب در سرزمین ما

دستگاه اداری بی‌کفایت و فسادپرور رژیم جمهوری مسئله آب را آن‌گونه مدیریت کرده است که این معضل به‌بحرانی ملی و همه‌جانبه تبدیل شده است. سد سازی‌های بی‌رویه توسط "مافیای سد "یکی از دلایلی است که وخیم شدن هرچه بیشتر اوضاع در حوزه آب را موجب گردیده است. قبل از سال ۱۳۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی، در ایران ۱۹ سد بزرگ با گنجایش ۱۳ میلیارد مترمکعب وجود داشت. اکنون ۱۷۲ سد با گنجایش حدود ۵۱ میلیارد مترمکعب آب وجود دارد. [نگاه کنید به مقاله ایسنا با عنوان "سد سازی در ایران از آغاز تاکنون"، ۲۹ دی ماه ۱۳۹۷]. پروژه‌های بی‌رویه سد سازی بدون درنظر گرفتن آثار جانبی آن همچنان ادامه دارد که عمده قراردادهای این نوع پروژه‌ها برای انجام در دست سپاه پاسداران است. سپاه پاسداران و ده‌ها شرکت وابسته به‌این نهاد نظامی- امنیتی، سال هاست که سیطره‌اش را بر حیات اقتصادی کشور گسترده و هنوز هم می‌گسترد. درحالی که با ساختن هر سد نه‌تنها مناطق اطراف آن زیر آب می روند و حاصلخیزترین زمین‌ها نابود می‌شوند، بلکه اکوسیستم منطقه نیز دچار آسیب های جدی می شود. تازه ۲۵ درصد آب ذخیره شده در پشت سدها هم تبخیر شده و به هدر می رود و وضعیت بی‌آبی ابعاد بسیار گسترده ای پیدا کرده است.

محی‌الدین سعیدی، نماینده چابهار در مجلس شورای اسلامی، در جلسه مجلس مقداری آب آشامیدنی مردم منطقه را آورده و خطاب به مجلس‌نشینان گفت: "از همین آب بدهید که رئیس جمهور و قالیباف و رئیسی هم بخورند." آقای سعیدی این سخنان را نه از سر همدردی با مردم که برای عوامفریبی بر زبان می‌آورد. او و دیگر همپالگی‌هایش در مقام نماینده مجلس بی‌خاصیت و گوش به‌فرمان در به‌وجود آمدن این اوضاع مشقت‌بار نقشی اصلی داشته و دارند. کسانی که به‌وجود آورنده چنین وضعیت دهشتناکی هستند، هرگز نمی‌توانند برای رفع آن اقدامی مؤثر انجام دهند یا زمینه چنین اقدامی را فراهم کنند. آقای سعیدی در ادامهٔ سخنانش گفت: "استان سیستان و بلوچستان در حوزه آب فاصله معناداری با محروم‌ترین نقاط کشور دارد و فریاد تشنگی مردم این منطقه سال‌هاست به‌بلندای خود و آسمان رسیده است. "بر زبان آوردن چنین سخنانی از سوی آقای سعیدی نشان عمق فاجعه‌ای است که بر سر مردم بلادیده و زجرکشیده میهن ما آورده می شود. خبرگزاری ایسنا، ۴ مردادماه ۱۳۹۹، می‌نویسد: "آب آلوده در استان خوزستان باعث ابتلای چند نفر به‌بیماری هپاتیت در این استان شده است. بنا به اعلام بانویی اهل اهواز که فرزندش دچار بیماری هپاتیت شده، آب این شهرستان دارای بویی نامطبوع و رسوبات بوده و فاقد هرنوع استاندارد بهداشتی است. "

خوزستان از استان‌های حاصلخیز و نفت خیز کشورمان است که حاکمان جمهوری اسلامی تمام منابع نفتی و زیر زمینی آن را با حرص و ولعی سیری‌ناپذیر به‌یغما می‌برند و تنها سهم مردم خوزستان از این منابع، تنفس پسگاز بسیار بدبوی حاصل از استخراج و تصفیهٔ نفت و گاز است. مردم ستمدیده این استان نیز بسان مردم بسیاری از نقاط دیگر کشور از دسترسی به آب شرب سالم محروم مانده‌اند.

به‌گزارش ایلنا، ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۹۹، آقای کریم حسینی، نماینده اهواز در مجلس شورای اسلامی، می‌گوید: "هم‌اکنون ۱۰۰۰ [هزار] روستا در استان خوزستان مشکل آب شرب دارند و هنوز برخی از روستاها را با تانکر آب‌رسانی می‌کنند. " خبرگزاری ایلنا، ۲۰ آبان‌ماه ۱۳۹۹، به‌نقل از مسعود کنعانی، فعال محیط زیست و اجتماعی، می نویسد: "استان خوزستان دارای ۳ میلیون هکتار اراضی است که از این سه میلیون هکتار ، ۲ میلیون هکتار آن مناسب برای کشاورزی است." کارگزاران حکومتی به‌جای تشویق کشاورزان به کشت محصول و حمایت از آن ها در برابرشان سنگ‌اندازی می‌کنند. انتقال آب کارون به استان‌های یزد، اصفهان، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، نه‌تنها ضربه‌ای مهلک به استان خوزستان وارد می‌آورد، بلکه هیچ سودی هم به حال اهالی استان‌های منطقه ندارد. این درحالی است که برای دست‌اندرکاران حکومت از اجرای چنین پروژه‌هایی کسب سود می‌شود و بررغم همهٔ اعتراض‌های مردمی به آن‌ها، این پروژه‌های ضد مردمی همچنان انجام می‌شوند. در این اوضاع بحرانی با طرح قرارگاه خاتم‌الانبیا، پروژه انتقال آب از خلیج فارس به فلات مرکزی ایران با هدف تأمین آب مورد نیاز صنایع بزرگ در هرمزگان، کرمان، و یزد با صرف هزینه‌ای هنگفت بالغ بر ۱۶هزار و ۳۰۰ میلیارد تومان عملیاتی شده است. به‌گزارش ایسنا، ۱۵ آبان‌ماه ۱۳۹۹، بهره‌مند سازی صنایع مجتمع معدنی و صنعتی گل گهر، مجتمع مس سرچشمه، و صنایع فولادی و معدنی استان یزد هدف اصلی این طرح است. این طرح، به‌گفتهٔ "دبیر کانون تفکر آب دانشگاه یزد"، سبب تخریب ۶ هزار هکتار از اراضی و از بین رفتن ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار بوته و باعث آلودگی ، شوری و نابودی بخشی از آبزیان و اکوسیستم خلیج فارس می‌شود. تهیه آب آشامیدنی هم در این طرح محلی از اعراب ندارد. اقدام‌های ضد مردمی کارگزاران حکومتی حد و مرزی نمی‌شناسند. زاینده‌رود، به‌عنوان بزرگ‌ترین جریان آبی منطقهٔ مرکزی ایران، همواره در معرض سوءاستفادهٔ مسئولان و عمال حاکمان اسلامی است. به‌جای دادن حق‌آبهٔ کشاورزان اصفهان، اجازهٔ برداشت آب این رود را به استان‌های چهارمحال و بختیاری، یزد، و صنایع اصفهان داده‌اند. این امر سال‌هاست که کشاورزان اصفهان در سطحی وسیع به این اجازهٔ برداشت آب معترض‌اند. روز دوشنبه ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۹۹، کشاورزان اصفهان تجمعی برگزار کردند و به رعایت نشدن حق‌آبه‌شان که خسارت‌هایی جبران‌ناپذیر بر آنان وارد کرده و موجب ناتوان شدن آنان در اداره زندگی و معیشت‌شان گردیده، اعتراض کردند [ایسنا، ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۹۹].

بسیاری از روستاهای کشورمان فاقد حداقل امکانات رفاهی‌اند. درصد بالایی از این روستاها آب آشامیدنی تصفیه شده ندارند. مصرف آب ناسالم موجب مرگ زودرس، ابتلا به‌انواع بیماری‌ها، نابینایی نوزادان، سل، حصبه، مالاریا، سنگ کلیه، گواتر، بیماری‌های انگلی، و جز این‌ها گردیده است. محمدجواد فدایی، استاندار کرمان، از ۷۶۰ روستا در استان کرمان که شبکه آب آشامیدنی ندارند و آب مصرفی آن‌ها با تانکر تأمین می شود خبر داد [ایسنا، ۱۷ شهریور ماه ۱۳۹۹]. در قرن بیست‌ویکم زیر سایه حکومت "اسلامی" هنوز هم در برخی از روستاها از آب باران برای آشامیدن استفاده می‌شود. بر اساس گزارش‌های انتشار یافته، استان‌های ایلام، خراسان جنوبی، خوزستان، زنجان، سیستان و بلوچستان، قزوین، کرمان، کرمانشاه، یزد، و کهگیلویه و بویراحمد با "بحران آب" مواجه‌اند.

سیاست های رژیم ولایت فقیه در عرصه تحول روستاهای کشور از جمله حل معضا آب که برای این تحول کلیدی است تنها به تخریب محیط زیست و فربه تر شدن کلان سرمایه داران کشور منجر شده و این روند تا طرد این رژیم ادامه خواهد یافت.

ادامهٔ چگونه مذاکراتی با آمریکا ...

به‌موعد نمایش انتخابات سال ۱۴۰۰، اجرایی شدن انواع خدعه‌گری‌های دینی به‌همراه تغییرهای صوری سیاسی در راستای لاپوشانی "نرمش قهرمانه" از جمله ترفندهای حکومتی خواهند بود.

واقعیت امر این است که تأثیر مادی تحریم‌های دولت ترامپ بر زندگی مردم با تعطیل بسیاری از واحدهای تولیدی و وارد کردن ضربه‌هایی مخرب به فعالیت‌های اقتصادی و همچنین به‌وجود آوردن مانع‌هایی عملی در کارزار مبارزه با گسترده‌تر شدن همه‌گیری کووید-۱۹ و تهدیدهای فلج کننده آن، پیامدهایی بسیار منفی بر سازمان‌یابی جنبش مردمی در مبارزه با دیکتاتوری ولایی داشته‌اند. به‌ویژه با توجه به ورشکستگی اقتصاد ملی و فشارهای طاقت‌فرسا بر زندگی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان و تهیدستان (یعنی اکثر مردم) جز انجام تلاشی سترگ به‌منظور رفع تحریم‌ها همراه با مبارزه علیه دیکتاتوری چاره‌ای نیست. زیرا در غیر این صورت خسارت‌هایی جبران‌ناپذیر بر نیروهای مولده کشورمان وارد خواهد آمد و این فرایند شوم خود به‌روند آگاهی‌سازی و سازمان‌دهی حرکت‌های اعتراضی صنفی و مدنی- یعنی امکان تغییر دادن توازن نیرو در مبارزه برای گذار از مرحلهٔ دیکتاتوری به‌نفع دگرگونی‌های ملی دموکراتیک- لطمه‌های سختی خواهد زد.

ازاین‌روی، حزب تودهٔ ایران معتقد است که تنها با اشتراک عمل و همکاری نزدیک نیروهای آزادی خواه، مترقی و مخالف دیکتاتوری است که می توان حول خواست دفاع از حاکمیت ملی، خواست مذاکرات شفاف و علنی جمهوری اسلامی با آمریکا، به‌منظور رفع تحریم‌ها، را به نیرویی اجتماعی تبدیل کرده و از این طریق رژیم ولایت فقیه را وادار به عقب نشینی کرد.

---

*شاخص ۵۰۰ سهام برتر در بازار بورس نیویورک و نَزدَک.

ادامهٔ چگونه مذاکراتی با آمریکا ...

دیگر لایه‌های زحمتکشان- با شکاف طبقاتی و اجتماعی‌ای گسترده در ابعادی گوناگون روبرو شده است. شدت یافتن تضادهای طبقاتی برآمده از "اقتصاد سیاسی" آمریکا و پیامدهای بغایت ناعادلانه و ضد اجتماعی تعدیل‌های نولیبرالی، ریشه اصلی این فرایند گسستِ چند وجهی در جامعه آمریکا و ظهور جریان سیاسی ترامپیسم زیر لوای "ناسیونالیسم اقتصادی" بوده است، و این فرایند خود هم بر سیاست‌های خارجی آمریکا تأثیر گذار بوده است و خواهد بود.

در ارتباط با سیاستگذاری و آیندهٔ روابط بین ایران و آمریکا، با توجه دقیق به شرایط مشخص کنونی، این نکته‌های مهم را باید درنظر داشت. ۱) توازن قوا در عرصه نظامی و اقتصادی- برخلاف رجزخوانی‌های سران رژیم ولایت فقیه- به‌طور مسلم به‌نفع آمریکا بوده است و خواهد بود. همان‌طور که تجربه نشان داده است این اطمینان خاطر خمینی که "آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند"، در عمل تا کنون پوچ، خطرناک، و فاجعه‌آمیز از آب درآمده است. ۲) حکومت ولایت فقیه نه‌تنها از موضع ضد امپریالیستی و در راه منافع ملی هیچ‌گاه در برابر آمریکا ایستادگی نکرده و نخواهد کرد، بلکه به‌موازات سیاست‌های منطقه‌ای‌اش بارها با آمریکا همکاری کرده و خواهد کرد. ۳) وجودِ سیاست امپریالیستی آمریکا پایه‌ای عینی و مادی دارد و از انتخاب شدن این یا آن شخص از دو حزب عمده در این کشور برخاسته نیست. سیاست و نقش سلطه‌طلبانهٔ سیاسی- اقتصادی- نظامی آمریکا برآمده از مقتضیات بنیادین "اقتصاد سیاسی"اش است، یعنی: تأمین گردش آزادانه سرمایه به‌ویژه سرمایه‌های بزرگ مالی بر محور دلار، حفظ کنترل انحصارها بر استخراج و تخصیص منابع اصلی انرژی، حفظ تسلط انحصارها بر مالکیت‌های فکری به‌ویژه در زمینه فناوری و اقتصاد دیجیتالی، و مقررات‌زدایی به‌منظور دسترسی کامل انحصارها به بازارهای کالاهای مصرفی و نیروی کار ارزان.

وابسته ماندن اقتصادهای ملی تمامی کشورهای جهان به دلار و سرمایه‌های انحصاری آمریکایی یکی از ارکان اصلی سیاست خارجی آمریکا است که غالباً پیامدهای ویرانگر آن زندگی، شغل، و امنیت زحمتکشان به‌ویژه در کشورهای درحال رشد را به‌آشوب کشانده است. هر نوع مقاومتی در برابر این سیاست امپریالیستی که در بر دارنده هژمونی اقتصادی آمریکا است، تهدیدی بالقوه علیه "منافع حیاتی آمریکا" (یعنی منافع سرمایه‌های بزرگ جهانی و اَبَرثروتمندان) به‌حساب می‌آید و تجربه نشان داده است بلافاصله به‌شکل‌ها و راه‌های مختلف با واکنش‌های خشن سیاسی، اقتصادی، و نظامی آمریکا روبرو می‌شود.

بنابراین، اگر سیاست‌های زیان‌آور رژیم ولایی مانند برنامهٔ سلاح‌های هسته‌ای و ماجراجویی در منطقه زیر لوای "شوونیزم اسلامی" در تقابل نالازم با آمریکا از سویی حرکت‌هایی بس خطرناک و برخلاف منافع ملی بوده‌اند، همچنین از سوی دیگر درنظر نگرفتن سرشت تغییرناپذیر سیاست خارجی امپریالیستی آمریکا در ارتباط با گذشته و آیندهٔ کشورمان نیز عمیقاً برخلاف منافع ملی ایران بوده است.

برای درک بهتر برخی هدف‌های راهبردی سیاست‌های کنونی آمریکا، باید توجه داشت در حال حاضر کل "بدهی ملی آمریکا" که به‌وسیله خزانه‌داری آن با فروش اوراق بهادار دولتی یعنی عملاً با "چاپ دلار" تأمین می‌شود، به رقم نجومی ۲۶ تریلیون دلار رسیده است. این رقمِ درحال افزایش در قیاس با تولید ناخالص ۲۱ تریلیون دلاری آمریکا نشانگر وضعیتی بسیار ویژه است که تأثیری تعیین کننده بر سیاست خارجی آمریکا دارد. بحران واگیری کرونا و پیامدهای آن نیز بی‌تردید اتکای اقتصاد آمریکا بر استقراض دولتی را تشدید خواهد کرد. برای مثال، در هشت ماه اخیر فعالیت بخش بزرگی از اقتصاد آمریکا بسیار کُند یا متوقف بوده اما ارزش جهانی دلار نسبتاً و بازار سهام به‌ویژه ثابت بوده‌اند. برای مثال شاخص "اس‌اند پی ۵۰۰"* در حال صعود بوده و اکنون حتی به بیشتر از زمان آغاز واگیری کرونا در آمریکا رسیده است! این روند تنها به‌دلیل اطمینان بازارهای مالی به ادامهٔ سیاست استقراض دولتی و تزریق نقدینگی در حجم چند تریلیونی از جانب خزانه‌داری آمریکا است، سیاستی که فارغ از نتیجهٔ نهایی انتخابات ریاست‌جمهوری، سنا، و کنگره، آن‌چنان تغییری نمی‌تواند بکند، چون شریان اقتصاد آمریکا به‌آن وابسته است.

نکتهٔ مهم این است که تنها پشتوانهٔ "بدهی عظیم و درحال افزایش (یعنی چاپ و عرضهٔ دلار به بازارهای مالی) مستقیماً بر افزایش دایمی میزان "تقاضای دلار" در معاملات تجاری بین‌المللی و استقراض دلار

برای تأمین ذخیره بانک‌های مرکزی و بودجه‌های دولتی دیگر کشورهای جهان اتکا دارد. هرگونه وقفه در این روند عرضه و تقاضای دلار، سریعاً "بدهی ملی [و نجومی] آمریکا" را به‌تهدید و بحرانی بسیار خطرناک تبدیل خواهد کرد. بنابراین، بالا نگهداشتن و افزایش دائمیِ میزان تقاضای دلار در مدار سرمایه‌داری جهانی- یعنی حفظ هژمونی دلار- وظیفهٔ عمدهٔ هر رئیس‌جمهور آمریکا (دموکرات یا جمهوری‌خواه) بوده و خواهد بود.

برتری عظیم نظامی آمریکا و روند دائمی نظامی‌گرایی‌اش امری است روشن و خطرناک که به‌خاطر دفاع از صلح می‌باید بسیار هوشیارانه دربارهٔ آن عمل کرد. در کشورهایی که اقتصادشان را بر اساس برنامه‌ریزی مدون و افزایش تولید ملی پایه‌ریزی کرده و جامعه‌شان را به‌سوی توسعه اجتماعی-اقتصادی هدایت می‌کنند، توانِ زورگویی اقتصادی آمریکا رو به‌افول است. ولی کشورهایی مانند کشور ما که در سه دههٔ اخیر بنای اقتصادشان را بر پیروی از الگوی نولیبرالی قرار داده که برنامهٔ رشد آن بر محور ثروتمندتر شدن ثروتمندان، گسترش جامعهٔ مصرفی، افزایش واردات است و به‌جای تولید ملی خام‌فروشی می‌کند، فشارهای سلطه‌جویانهٔ آمریکا و وابستگی هرچه بیشتر به دلار آن را به لب ورطه بحران‌های ویران کننده می‌کشاند و درنهایت مجبور به‌تسلیم‌اند و توان گریز از پیامدهای شوم گرفتاری در چنبرهٔ نسخه‌های نولیبرالیسم اقتصادی دیکته شده از سوی آمریکا را نخواهند داشت. این یعنی ادامهٔ: خصوصی‌سازی وسیع به‌همراه گسترش بازار بورس داخلی، ورود و خروج آزادِ سرمایه مالی (دلاری)، ایجاد بازار کار انعطاف‌پذیر، اصلاح قانون مالیات به‌نفع سرمایه‌داران بزرگ و ثروتمندان، تنزل دائمی خدمات رفاهی، قانون‌زدایی و محو برنامه‌ریزی ملی در راه زیان‌بار "آزادسازی اقتصاد"، و مسلط شدن سرمایهٔ مالی داخلی و خارجی بر مقدرات کشور.

حزب تودهٔ ایران معتقد است هرگونه سیاست گذاری راهبردی در قبال روابط آتی کشورمان با آمریکا می‌بایست با توجه دقیق به توازن نیرو در پهنه جهانی، درک نقاط قوت و ضعف سیاست های آمریکا و تأکید اصلی بر حفظ منافع ملی در راستای رفاه مردم تنظیم گردد. واقعیت این است که سیاست های مخرب اقتصادی رژیم که ثمرهٔ آن تخریب زیرساختار تولیدی به نفع منافع لایه‌های کلان سرمایه داری تجاری و سرمایه داری مالی-دیوان سالار بوده است، کشور را در مجموع در وضعیت بسیار ضعیفی در برابر خطر دست‌اندازی‌های آمریکا قرار داده است. در این رابطه همچنین باید درنظر داشت که ادامه یافتن تحریم‌ها نه‌فقط اقتصاد کشور بلکه زندگی مردم را دچار آسیب‌های توان‌فرسای اقتصادی و اجتماعی می‌کند و به آمادگی زحمتکشان برای حضور فعال در مبارزه بر ضد رژیم استبدادی لطمه خواهد زد. ادامه تحریم‌های مالی از سوی خزانه‌داری آمریکا برای منافع کلان‌سرمایه‌های مالی- تجاری کشورمان در درازمدت پذیرفتنی نخواهد بود، کلان‌سرمایه‌هایی که دوام حکومت اسلامی وابسته به‌آن‌ها است. بنابراین، با تثبیت نتیجه انتخابات ریاست‌جمهوری در آمریکا- برخلاف گزافه‌گویی‌های روحانی و ظریف دربارهٔ مشروط کردن مذاکره با آمریکا- دیر یا زود سران "نظام" و در رأس‌شان علی خامنه‌ای به‌منظور "حفظ نظام" - یعنی با توسل به‌انجام تغییرهایی شکلی در پشت درهای بسته و از موضع ضعف، با آمریکا وارد مذاکره خواهند شد.

نمایندگان علی خامنه‌ای از موضع ضعف و در پشت درهای بسته در چارچوب مذاکراتی غیرعلنی منافع مردم را در ازای بقای رژیم ولایت فقیه فدا خواهند کرد. دادن امتیازهای اقتصادی و حتی فدا کردن حاکمیت ملی برای "حفظ نظام" و پیوند دادن هرچه بیشتر سرمایه‌های کلان مالی- تجاری داخلی به مدار سرمایه‌های مالی جهانی، ازجمله ابزارهای اصلی مذاکره کنندگان رژیم ولایی با آمریکا خواهند بود. همچنین در ماه‌های آینده و با نزدیک شدن

ادامه در صفحه ۵

ادامهٔ اعلامیهٔ تشکیلات دموکراتیک ...

به‌شکل‌هایی مختلف و همراه با محدودیت‌هایی معین برگزار می‌شوند. ۱۶ روز نارنجی که با هدف پیوند نمادین میان مبارزه با خشونت علیه زنان و برای حقوق بشر انتخاب شده و تأکید دارد که خشونت علیه زنان یعنی نقض حقوق بشر است.

نام‌گذاری روز ۲۵ نوامبر/ ۵ آذرماه به‌منزلهٔ "روز جهانی رفع خشونت از زنان"، به کشتار وحشیانه خواهران میرابال با نام‌های کوچک: "پاتریا"، "ماریا"، و "آنتونیا" اشاره می‌کند. "میرابال"ها که با رژیم دیکتاتوری "رافائل تروجیلو"- دیکتاتور دومینیکن، واقع در آمریکای لاتین- در مبارزه بودند، به‌دستور این دیکتاتور در ۲۵ نوامبر ۱۹۶۰/ ۵ آذرماه ۱۳۳۹ به‌طوری وحشیانه شکنجه شدند و به‌قتل رسیدند. ۲۱ سال پیش در اثر مبارزات زنان به‌ویژه زنان آمریکای لاتین، روز ۲۵ نوامبر/ ۵ آذرماه، سالروز جان باختن "میرابال"ها از طرف سازمان ملل متحد زیر عنوان: "روز جهانی رفع خشونت از زنان" اعلام گردید.

داشتن زندگی‌ای عاری از خشونت حقی اساسی برای همه انسان‌ها است، با این وجود، خشونت بر اساس جنسیت، به‌شکل‌هایی مختلف در جهان علیه زنان اعمال می‌شود که در مناسبات اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی کشورها ریشه داشته و با میزان فقر و نابرابری و تبعیض جنسیتی حاکم در جامعه‌ها رابطه مستقیم دارد.

بحران‌ها به‌ویژه بحران اقتصادی از عامل‌های مؤثر در شدت و افزایش خشونت علیه زنان شناخته می‌شوند. هم‌زمان با گسترش همه‌گیری کرونا در جهان و نوع برخورد دولت‌ها با آن، امروزه این بحران به عاملی دیگر در تأثیر نابرابری و تبعیض و افزایش شکاف جنسیتی در جهان تبدیل شده است.

بنا بر اعلام سازمان ملل متحد، "آمار آزار و خشونت مردان علیه زنان در یازده ماه اخیر بسیار بالا رفته است و هم‌زمان به‌دلیل اجرای محدودیت‌های دولتی در سراسر جهان به‌منظور مقابله با همه‌گیری کرونا، مقابله با خشونت و مردسالاری دشوارتر از پیش شده است..

آمارها همچنین نشان می‌دهند که امنیت اقتصادی زنان نیز در دوران همه‌گیری کرونا در قیاس با مردان بیشتر به‌خطر افتاده است. میانگین اعداد آمار جهانی نشان می‌دهند نرخ بیکاری زنان از مردان ۳ درصد بیشتر است" [یورو نیوز، ۱۲ نوامبر ۲۰۲۰ /۲۲ آبان‌ماه ۹۹].

در نتیجه این بحران تا کنون بیش از یک میلیون نفر در سراسر جهان جان‌شان را از دست داده‌اند، زیرا سیاست‌های دولت‌های سرمایه‌داری با سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی‌شان در جهت کسب سود بیشتر، زیرساخت‌های سلامت همگانی را بی‌رمق کرده و درنتیجه با اجرای هرچه بیشتر خصوصی‌سازی سیستم درمانی، دسترسی به‌بهداشت رایگان را غیرممکن کرده‌اند. درمقابل، کشورهای با سیستم درمانی دولتی در پیشگیری و کنترل ویروس کووید- ۱۹ موفق بوده و توانسته‌اند از تلفات سنگین انسانی جلوگیری کنند. همه‌گیری کووید- ۱۹ نارسایی‌های عمیق سیستم‌های بهداشتی در کشورهای مختلف را کاملاً برملا کرد، نارسایی‌هایی که هزینه‌های سهمگین جانی و اقتصادی‌اش بر دوش قشرهای فرودست جامعه از جمله زنان تحمیل شده است. آمارها از افزایش چند برابری بیکاری زنان و هم‌زمان با آن از افزایش بیش از ۳۰ درصدی خشونت علیه آنان خبر می‌دهند.

تعریف خشونت و مصادیق آن بنا بر سند سازمان ملل

طبق سند سازمان ملل متحد (مصوب ۱۹۹۳/ ۱۳۷۲)، "خشونت علیه زنان" به‌معنای هرگونه رفتاری است که به آسیب بدنی، جنسی، یا روانی زنان می‌تواند منجر شود. در ماده ۲ اعلامیه سازمان ملل مصادیق خشونت عبارتند از:

- خشونت‌های جسمی، جنسی، و روانی در خانواده شامل کتک زدن، سوءاستفاده جنسی از کودکان دختر، خشونت در روابط زناشویی، ختنه زنان،

و دیگر اعمال سنتی خشن و خشونت‌های مربوط به استثمار و بهره‌کشی جنسی از زنان،

- خشونت‌های جسمی، جنسی، و روانی در جامعه شامل تجاوز، سوءاستفاده، آزار و تهدید جنسی در محل کار و مؤسسات آموزشی، خرید و فروش زنان و فحشای اجباری،

- خشونت جسمی، جنسی، و روانی توسط دولت.

بر اساس تعریف فوق، در شرایط قبل از بحران همه‌گیری کرونا، مطابق اسناد سازمان ملل بیش از ۷۰ درصد از زنان در جهان مورد خشونت قرار داشتند. در آمار هشدار دهندهٔ سازمان ملل متحد در سال گذشته آمده بود:

- بنا بر آمار جهانی از هر سه دختر و زن، یک نفر در طول زندگی خود خشونت جسمی یا جنسی را تجربه می‌کند که اغلب از طرف شریک زندگی آن‌ها رخ می‌دهد.

- تنها ۵۲ درصد از زنان متأهل در مورد روابط جنسی، استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری و مراقبت‌های بهداشتی خود اختیار تصمیم‌گیری دارند،

- حدود ۷۵۰ میلیون زن و دختر در حال حاضر در سراسر جهان زندگی می‌کنند که پیش از ۱۸ سالگی خود ازدواج کرده‌اند،

- از هر دو قتل زنان یک قتل توسط شریک زندگی یا اعضای خانواده زنان صورت گرفته است، این در حالی است که همین آمار برای مردان یک مورد قتل به دست نزدیکان از هر ۲۰ مورد است،

- ۷۱ درصد از کل قربانیان قاچاق انسان در سراسر جهان زنان و دختران هستند و سه چهارم از آن‌ها مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌گیرند.

هم‌زمان با گسترش کرونا در جهان، سازمان ملل متحد می‌گوید: آمار آزار و خشونت مردان علیه زنان در یازده ماه اخیر افزایش بیشتری داشته است و به‌دلیل اجرای محدودیت‌های دولتی در سراسر جهان، مقابله با خشونت و مردسالاری دشوارتر از پیش شده است.

در گزارش "برنامه پیشرفت و توسعه سازمان ملل" متحد تأکید شده "در کمتر از یک سال کرونا باعث شده است که 'دهه ها پیشرفت برای عدالت اقتصادی اجتماعی زنان رو به‌عقب' برود" [نقل‌قول‌ها برگرفته از: یورونیوز، آبان‌ماه ۹۹].

کرونا و افزایش فقر و خشونت در جهان

در ماه نوامبر/ آبان آذرماه سال گذشته هنوز از بحران کشنده همه‌گیری کرونا خبری نبود و کارزارهای باشکوه زنان علیه خشونت نسبت به خودشان در شرایطی برگزار شد که جهان در آستانهٔ ابتلا به ویروسی کشنده بود که بعداً کووید- ۱۹ نام گرفت و به اپیدمی‌ای جهانی تبدیل شد، همه‌گیری‌ای که چند هفته بعد زندگی میلیاردها انسان را دستخوش تغییر و ناامنی کرد.

با گسترش ابتلا به این ویروس فاجعه فقط به مرگ‌ومیر انسان‌ها روی نکرده، بلکه سیستم‌های بهداشتی و درمانی کشورها را هم در بوته آزمایش گذاشته است. زنان شاغل در حالی که مسئولیت امور خانواده را به‌عهده دارند، در خط مقدم رویارویی با کرونا هم

ادامه در صفحه ۸

ادامهٔ اعلامیهٔ تشکیلات دموکراتیک ...

قرار دارند، زیرا ۷۰ درصد سنگینی مشاغل خدماتی بخش درمانی را کارمندان زن این بخش خدمات بر دوش می‌کشند. در دیگر عرصه‌های مشاغل نیز تعدیل نیروی کار یا همان اخراج از کار، در درجه اول زنان را نشانه می‌گیرد. زنان بسیاری در مشاغل غیررسمی به انبوه رو به‌افزایش بیکاران پرتاب شده‌اند. دور کاری زنان در کنار نگهداری از کودکان و سالمندان و مراقبت‌های روزانه بهداشتی خانواده درمجموع باری سنگین بردوش آنان می‌گذارد. قرنطینه و در خانه ماندن‌ها آمارهای خشونت خانگی را افزایش داده و نابرابری‌ها و تبعیض‌ها را بار دیگر عمیق‌تر کرده است:

خبرگزاری‌ها در بهار سال ۹۹ خبر دادند "۴۴ میلیون کارگر در معرض خطر از دست دادن شغل خود به‌دلیل بیماری کرونا هستند که از این تعداد، ۳۱ میلیون نفر زن و ۱۳ میلیون نفر مرد هستند" [گزارش "بحران بیکاری زنان"، خبرگزاری ایلنا، ۷ خردادماه ۹۹]. در بسیاری از کشورها (از جمله کشور ما) از حمایت‌های دولتی از میلیون‌ها کارگر زن و مرد هم خبری نبوده است.

صندوق جمعیت سازمان ملل طی بیانیه‌ای که در اوایل بهار امسال و در ارتباط با فراگیری جهانی ویروس کرونا منتشر کرد، نوشت: "تحقیقات نشان می‌دهد الگوی شیوع بیماری کووید- ۱۹ میان زنان و مردان متفاوت است. به‌رغم وجود ریسک کمتر ابتلا به ویروس برای زنان و دختران، این همه‌گیری جهانی نابرابری‌های جنسیتی موجود برای زنان و دختران را بدتر می‌کند و می‌تواند بر نحوه دریافت معالجه و مراقبت تأثیر بگذارد. زنان در صف نخست خطر روبرو شدن با کووید ۱۹هستند"،

زیرا طبق گزارش سازمان بین‌المللی کار "در کل جهان، ۱۳۶ میلیون نیروی کار در بخش سلامت انسان و فعالیت‌های اجتماعی وجود دارد، ازجمله پرستاران، پزشکان، سایر کارگران بهداشت، و کارگران پشتیبان از جمله کارگران قسمت لباسشویی و تمیزکاری که بسیار در معرض خطر هستند. ... تقریباً ۷۰ درصد از مشاغل در این بخش به‌عهده زنان است، هر چند که در کم‌تر از ۳۰ در صد پست‌ها و سمت‌های تصمیم‌گیرنده حضور دارند."

سازمان بهداشت جهانی نیز هشدار داد که در دوران قرنطینه کووید- ۱۹ احتمال افزایش خشونت‌های خانگی بیشتر است که بعداً برخی آمارهای اعلام شده در کشورهای مختلف درستی این هشدار را تأیید کرد. تدروس آدانوم، مدیرکل سازمان بهداشت جهانی، تأکید کرده که زنان به‌همراه فرزندان‌شان بیشتر در معرض خشونت‌های خانگی قرار دارند، زیرا اعضای خانواده در ارتباط بسیار نزدیکی با هم قرار دارند و عواملی مانند استرس مضاعف و فشار اقتصادی بر میزان خشونت‌ها می‌افزاید. در این رابطه آنتونیو گوترش، دبرکل سازمان ملل، تصریح کرد که این بیماری، شکاف‌ها و بی‌عدالتی‌های موجود در سیستم اجتماعی و اقتصادی متروپل‌ها را عریان‌تر کرد.

در گزارش "برنامه پیشرفت و توسعه سازمان ملل متحد" می‌خوانیم که در کمتر از یک سال کرونا باعث شده است "دهه ها پیشرفت برای عدالت اقتصادی اجتماعی زنان رو به عقب "برود.(به نقل از یورو نیوز ۱۲ نوامبر ۲۰۲۰)

به‌علاوه میانگین ساعت‌های کار خانگی زنان در دوران بحران جهانی کرونا افزایش چشمگیری داشته است و اغلب زنان به‌علت اجبار در انجام این وظیفه‌هایی ویژه مانند نظافت خانه و خرید و شست‌وشوی وسایل و پوشاک احتمالاً آلوده به‌ویروس کرونا و همین‌طور نگهداری از کودکان و سالمندان و بیماران عضو خانواده، ۳۵ درصد بیشتر در معرض خطر ابتلا به ویروس هستند.

کرونا و افزایش فقر و خشونت در ایران

بحران کرونا در نتیجه بی‌تدبیری رژیم فقها در ایران، اثرات فاجعه‌آمیزی بر زندگی و معیشت قشرهای فرودست و آسیب‌پذیر جامعه- به‌ویژه زنان- به‌همراه داشته است. وضعیت اشتغال زنان در بازار کار ایران به‌علت سیاست‌های زن‌ستیزانه رژیم فقها پیش از شروع بیماری همه گیر ناشی از ویروس کرونا هم آسیب‌پذیر بوده و اولین قربانیان تعدیل نیروی کار (اخراج از کار) زنان بوده‌اند. در شرایط جدید آنان با وجود سهم اندک‌شان از اشتغال در سطح کشور، بیشترین آسیب‌ها را از تأثیر اقتصادی و روانی کرونا دیده‌اند. زنان کارگر و سرپرست خانوار به‌ویژه زنان دستفروش، نظافتچی، شاغلان مهد کودک‌ها، آرایشگرها، نظافتچی‌های هتل، و بخش بهداشت و دندانپزشکی، ویران کننده‌ترین استرس‌های بیکاری را احساس کرده‌اند و به جمعیت بیکاران رانده شده‌اند که اغلب از حمایت‌های دولتی هم بی‌بهره‌اند. طبق گزارش ایلنا (۷ خردادماه ۹۹)، در آخرین فصل سال ۹۸ که کرونا همه‌گیر شد، ۱۴۵ هزار زن بیشتر نسبت به‌فصل مشابه سال قبل از آن بیکار شده‌اند. همچنان که قبلاً اشاره شد، افزایش فقر و بیکاری از عامل‌های بسیار مؤثر در افزایش خشونت علیه زنان به‌ویژه در شرایط همه‌گیری کرونا است.

با این حال از افزایش فقر و خشونت به‌ویژه خشونت خانگی، بارداری‌های ناخواسته، و کاهش اشتغال زنان که از عوارض شیوع کرونا و ماندن در خانه هاست، تا کنون هیچ آمار دقیقی انتشار نیافته است. تنها در رسانه‌های رسمی و در نشریه‌های مجاز کشور آمارهایی و خبرهایی انتشار یافته‌اند. خبرگزاری "ایرنا"- خبرگزاری دولت- ۱۲ فروردین‌ماه ۹۹، به‌نقل از بهزاد وحیدنیا، مدیرکل مشاوره و امور روانشناختی سازمان بهزیستی، از افزایش سه برابری آمار تماس‌های اختلافات زوجین در قرنطینه با صدای مشاور یا همان تلفن ۱۴۸۰(خط مشاوره تخصصی تلفنی به‌صورت رایگان) خبر داد، و خبرگزاری ایلنا، ۶ آبان‌ماه ۹۹، نوشت: "مدیرکل پزشکی قانونی استان کهگیلویه‌وبویراحمد از ثبت ۳۶۲ مورد همسر آزاری طی ۶ ماهه سال جاری در این استان خبر داد. این میزان نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۷/۴۲ درصد افزایش یافته است." روزنامه همشهری (۲۴ آبان‌ماه ۹۹) در رابطه با فقر و افزایش شکاف طبقاتی نوشت: "دانش‌آموزان در خانواده‌های کم‌بضاعت محبور هستند گوشی موبایل و تبلت را ساعتی ۱۵ هزار تومان اجاره کنند، تا بتوانند آنلاین تحصیل کنند." و در خبری دیگر از شبکه خبری "عصر جنوب"، رئیس آموزش و پرورش رامهرمز، پس از خودکشی ششمین دانش‌آموز این شهر به‌دلیل فقر گفت: "از ۲۷ هزار دانش آموز رامهرمزی دست‌کم ۴ هزار دانش‌آموز از داشتن تلفن همراه برای ادامه تحصیل در سال جدید تحصیلی محروم بوده‌اند. در ۲۰ مهرماه [۹۹] نیز محمد موسوی‌زاده نوجوان ۱۱ ساله از بندر دَیر بوشهر خودکشی کرد. مادر این خانواده فقیر در گفتگو با خبرگزاری رکنا تاکید کرد که 'محمد به خاطر نداشتن گوشی خودکشی کرده است'." خبرگزاری ایسنا، ۱۹ تیرماه ۹۹، نوشت: "رئیس سازمان بهزیستی مشهد گزارش داد: در ۴ماهه ایام شیوع کرونا، ۱۹۳۲ مورد کودک آزاری گزارش شده است که نسبت به مدت مشابه سال قبل ۷/۷ برابر افزایش داشته است. همچنین در این مدت همسر آزاری ۱۵ برابر، سالمند آزاری ۵ برابر و معلول آزاری ۱۶ برابر افزایش داشته است. وی در خصوص آمار بالای اختلافات حاد خانوادگی گفت: 'در این مدت تعداد ۵۲۴۰ مورد اختلافات حاد خانوادگی گزارش شده است که نسبت به مدت مشابه سال قبل ۲۵ برابر افزایش داشته است. آمار کودکان خیابانی و نیز آمار افراد بدسرپرست و بی‌سرپرست نیز در این مدت افزایش داشته است'."

نمونه - روایت یک خشونت خانگی

شهروندآنلاین، ۱۳ فروردین‌ماه ۹۹، ضمن اعلام "افزایش معنادار" تماس با اورژانس اجتماعی می‌نویسد: "ملیحه یکی از زنان محله شوش در جنوب شهر تهران است که این روزها در سکوت و تعطیلی پس از شیوع کرونا، خشونت خانگی پنهان در قرنطینه را تجربه می‌کنند. تا دو هفته قبل از شروع سال جدید، ملیحه خانم در یک تولیدی کار می‌کرده اما از وقتی که به‌دلیل شیوع کرونا کارگاه را تعطیل کرده‌اند، مجبور است مدام در خانه بنشیند. ملیحه در نامه‌ای به مددکار اجتماعی نوشته است: 'از روز اول شروع قرنطینه خانگی، هر روز کتک خورده‌ام. هم من و هم بچه‌هایم (۳ و ۸ و ۱۲ ساله). همسرم کارگر ساختمانی بود اما چند سالی است که معتاد شده و همه مسئولیتش در خانواده را رها کرده و همه چیز به‌گردن من افتاده' ."

در همین گزارش شهروندآنلاین، بنا به‌گفته فعالان اجتماعی: "افزایش خشونت‌های خانگی در حاشیه شهرها که بیشتر کارگران روزمزد یا دستفروشان و کودکان کار زندگی می‌کنند، جدی تر است. زنان سرپرست خانوار با همسرانی معتاد یا مردانی که کارگران روزمزد بوده‌اند، حالا منبع درآمدشان را از دست داده‌اند؛ خود این تنش روحی و روانی ایجاد می‌کند و قطعاً خشونت را افزایش می‌دهد" [همان جا].

در رژیم فقها که سرکوب ساختاری در جامعه بیداد کرده و خشونت علیه زنان با پشتوانهٔ قانونی و با استناد به‌احکام شریعت (به‌طور مثال لزوم تمکین زن به خواست میل

ادامه در صفحه ۱۴

سرمایه‌داری عامل اصلی تخریب محیط‌زیست است نه انسان

در جهان امروز کمتر کسی است که در مورد بحران زیست‌محیطی که حیات بر روی کرهٔ خاکی ما را تهدید می‌کند کمترین تردیدی داشته باشد؛ بحرانی که تا کنون سبب نابودی ده‌ها هزار گونهٔ گیاهی و جانوری شده است و با سرعتی که گرمایش زمین به خود گرفته است، ده‌ها هزار گونهٔ دیگر- نیز حیات انسان- را نیز در معرض خطر نابودی قرار داده است.

در شرایط کنونی، شاهد آن‌چنان تغییرهای زیانبار آب‌وهوایی هستیم که کرهٔ زمین دست‌کم در چند هزار سال گذشته به خود ندیده است. ذوب شدن یخ‌های قطبی، افزایش سطح آب دریاها و اقیانوس‌ها، به وجود آمدن سیل‌ها و طوفان‌های فاجعه‌بار، آتش‌سوزی و نابودی وسیع جنگل‌ها و مرتع‌های سرسبز، افزایش گازهای گلخانه‌یی خطرناک مانند دی‌اکسید کربن و گاز متان در جوّ کرهٔ زمین، و به هم خوردن نظم زندگی حیات وحش، از جمله این تغییرها هستند. اینها تغییرهایی است که حتیٰ می‌تواند تأمین مواد غذایی کافی برای مردم جهان را نیز در آینده به خطر بیندازد. اگر گرمایش زمین به همین روند ادامه داشته باشد، در آینده‌ای نزدیک مهار کردن آن اگر غیرممکن نباشد، به‌یقین چالش‌های فراوانی را در برابر انسان قرار خواهد داد. تغییرهای زیانبار زیست‌محیطی خطری است که می‌تواند نابودی کامل نوع انسان و سایر گونه‌های زیستی را از روی کرهٔ زمین به همراه داشته باشد.

البته گازهای گلخانه‌یی به طور طبیعی ایجاد می‌شوند و برای کنترل دمای زمین و ایجاد شرایط لازم برای ادامهٔ زندگی ضروری‌اند. امّا متأسفانه پس از صنعتی شدن جهان، و از حدود دو قرن پیش که این روند شدّت یافت، ما شاهد جنگل‌زدایی‌های وسیع و در مواردی از بین رفتن سطح وسیعی از زمین‌های کشاورزی و افزایش گازهای گلخانه‌یی مضرّ در جوّ زمین هستیم که به طور عمده به دلیل افزایش استفاده از سوخت‌های فسیلی (به‌خصوص در حمل‌ونقل) و دامداری صنعتی در مقیاس عظیم رخ داده، و در نتیجه سبب آن‌چنان افزایش دمایی شده است که ظاهراً در بیش از سه میلیون سال گذشته، و دست‌کم در چند هزار سال گذشته، بی‌سابقه بوده است.

در بسیاری از نوشته‌ها و مقاله‌های تحلیلی در این زمینه، بر نقش فعالیت انسان به عنوان عامل اصلی تغییرهای زیانبار آب‌وهوایی و افزایش گازهای گلخانه‌یی تأکید می‌شود. البته روشن است که این تغییرها ناشی از فعالیت انسان است، و ناشی از پدیده‌های "طبیعی" (مثل یخ‌بندان‌ها و گرم‌شدن‌هایی که بارها در میلیون‌ها سال گذشته اتفاق افتاده) نیست، ولی عامل انسانی در این میان، فقط در پرتو نظام تولیدی حاکم قابل بررسی است که چیزی نیست جز نظام سرمایه‌داری سودمحور که به هدف کسب سود و انباشت سرمایه به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود. در روز ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۰، مؤسسهٔ آکسفام، گزارشی را انتشار داد که در آن آمده است: "در حدود یک‌درصد از جمعیت جهان (۶۳میلیون نفر)، که پولدارترین افراد دنیا هستند، در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ دو برابر افراد فقیر دی‌اکسید کربن وارد جوّ زمین کرده‌اند." انتخاب این بازهٔ زمانی به دلیل آن است که بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ انتشار آلاینده‌های محیط‌زیست در سراسر جهان دو برابر شده بود.

همین گزارش اضافه می‌کند که در این دوره، دو برابر شدن میزان آلاینده‌ها بر روی کرهٔ زمین به طور عمده مربوط به ۱۰درصد ثروتمندان جهان است و این که انتشار ۵۲ درصد گاز دی‌اکسید کربن در جوّ زمین نیز توسط همین ۱۰درصد صورت گرفته است. همچنین یک‌درصد جمعیت جهان نیز بیش از ۱۵درصد دی‌اکسید کربن وارد شده در جوّ را تولید کرده‌اند. بقیه نیز به سایر ثروتمندان ارتباط دارد. و این در حالی است که نیمی از جمعیت جهان، که به طور عمده قشرهای کم‌درآمد و محروم هستند، فقط مسبّب انتشار ۷درصد دی‌اکسید کربن بوده‌اند.

در دنیای کنونی، ما شاهد اختلاف‌های نجومی در تقسیم ثروت در میان مردم جهان هستیم. در یک سو، تعداد انگشت‌شماری از مردم را داریم که صاحب میلیاردها، و اخیراً تریلیون‌ها، دلار ثروت هستند. و در سوی دیگر، اکثریتی وجود دارد که صدها میلیون نفر از آنها حتیٰ از دسترسی به غذای کافی، فقط برای زنده ماندن و نه زندگی کردن، محروم‌اند. این ثروتمندان که با افزایش ثروت خود قدرت خرج کردن بدون حدّ و مرزی به دست آورده‌اند، از طریق زندگی‌های تجمّلی و ولخرجی‌های بی‌پایان و غیرضروری، به‌نوبهٔ‌خود محیط‌زیست روی کرهٔ زمین را بیشتر از آنچه که بوده، آلوده ساخته و به خطر انداخته‌اند.

بنا به گزارش گاردین، روزانه ۷هزار جت خصوصی در جهان، از جمله بوئینگ ۷۳۷، فقط برای انتقال یک نفر پرواز می‌کنند. هر هواپیمای بوئینگ ۷۳۷ گنجایش تا ۱۷۴ نفر را دارد، و هر بار نیز برای سوخت‌گیری به ۲۵هزار لیتر سوخت نیاز دارد، سوختِ فسیلی که احتمالاً می‌تواند مصرف سوختِ یک سالِ یک آبادی کوچک در آفریقا را تأمین کند.(گاردین، ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۹)

مسافران این هواپیماها معمولاً از یک خانهٔ اشرافی در یک کشور، به کشوری دیگر و به خانهٔ اشرافی دیگر پرواز می‌کنند. خانه‌هایی که به‌خاطر متفاوت بودن با خانه‌های اکثریت مردم، در آنها از مصالح و موادی استفاده می‌شود که با سختی و با صدمه زدن به محیط‌زیست به دست می‌آید. مسافرت‌های هوایی روزمرّه به‌قصد انجام معامله یا برگزاری جلسه و همایش و دیدار صاحبان کسب‌وکارها و غیره هم مزید بر علت است.

سال گذشته در هفتمین "جلسهٔ سالانهٔ محیط‌زیست گوگل" که در منطقهٔ تفریحی و ساحلی "سیسیلی" ایتالیا و به‌خاطر "بحران"های زیست‌محیطی برگزار شد، فرودگاه "پالرمو" در انتظار ۱۱۴ جت خصوصی بود! برای برگزاری این جلسه بیش از ۲۰میلیون دلار خرج شده بود. به گزارش یورونیوز، یک پرواز از نیویورک به محل این جلسه در حدود ۲۴٫۴۵ تن دی‌اکسید کربن وارد جوّ می‌کند که برابر با شارژ کردن هم‌زمان باتری بیش از ۵۴۰هزار و ۶۵۲ تلفن دستی امروزی است.(یورونیوز، ۲ اوت ۲۰۱۹)

نمونهٔ دیگری از این قبیل ولخرجی‌ها که در این گزارش آمده است، از جمله مربوط به مؤسس خبرگزاری فاکس‌نیوز، "بری دیلر" است که در این نشست حضور داشت. او قایقی تفریحی به قیمت ۲۰۰میلیون دلار دارد که در ساعت ۵۰۰ لیتر سوخت مصرف می‌کند.

امّا سؤال این است که آیا فقط انسان و ثروت‌های کلان سبب تخریب محیط‌زیست است وتأثیر تعیین‌کننده بر آن دارد، یا در اساس، نظام اقتصادی سرمایه‌داری است که به قصد کسب سود فزاینده، باعث افزایش بی‌حدّ آلاینده‌ها و در نتیجه سبب بحران‌های زیست‌محیطی می‌شود؟

بی‌شک نمی‌توان نوع زندگی انسان و تأثیر آن بر محیط‌زیست را نادیده گرفت، ولی انسان خود به‌تنهایی مسئول فاجعهٔ زیست‌محیطی کنونی نیست. این فاجعه که هر روز ابعاد وسیع‌تری به خود می‌گیرد، نتیجهٔ کارکرد نظام اقتصادی و تولید سودورز ویرانگری است که در کرهٔ خاکی ما بر شالودهٔ کسب سودِ فزاینده سرمایه سازمان‌دهی شده و امروزه نظام مسلط بر جهان است. به‌واقع، تأثیرهای مخرّب بر محیط‌زیست برگرفته از این نظام اقتصادی است که برای دستیابی به سود بیشتر و انباشت سرمایهٔ بیشتر، ضمن زدن لطمهٔ جدّی به آب و هوا و خاک، در تقابل با چرخهٔ طبیعی محیط‌زیست قرار می‌گیرد و به طبیعت فرصت بازیابی و ترمیم خود را نمی‌دهد. نظامی که در آن شرکت‌های فراملّی هیچ ارزشی برای طبیعت پیرامون قائل نیستند و تمام طبیعت، از آب و هوا گرفته تا جنگل‌ها، دریاها و دیگر منابع طبیعی، در چشم آنها فقط منبعی برای سودآوری و انباشت هرچه بیشتر ثروت است و بس. اَبَرثروتمندان جهان به‌رغم ادعاهای تبلیغاتی خود در "نشست‌های" حفاظت از محیط‌زیست و ایجاد خیریه‌هایی برای جلوگیری از گرمایش بیش از حدّ زمین، همچنان به زندگی اشرافی خود در محل‌های امن ادامه می‌دهند و حاضرند به هر کاری دست بزنند تا خطری منافع آنها را تهدید نکند.

در اکتبر سال گذشته، بنا به گزارش گاردین، 20 شرکت نفتی جهان مسئول انتشار بیش از ۳۵درصد دی‌اکسید کربن و گاز متان در سراسر جهان از سال ۱۹۶۵ تا امروز بوده‌اند که برابر با ۴۸۰میلیارد تن دی‌اکسید کربن است. جالب اینکه برخی از این شرکت‌ها که ۹۰درصد تولید آنها مانند سوخت اتومبیل، بنزین هواپیما، گازهای طبیعی و زغال سنگ است و سبب افزایش گازهای گلخانه‌یی شده است، داده‌های دانشمندان در مورد ضرورت ثابت نگاه داشتن دمای کره زمین در حداکثر یک‌ونیم درجه سلسیوس بالاتر از دمای زمین در زمان قبل از صنعتی شدن را تأیید می‌کنند. با این حال، ۵ شرکت بزرگ این گروه، برای جلوگیری یا به تأخیر انداختن توافقنامه‌های مربوط به مبارزه با تغییرهای زیانبار زیست‌محیطی، سالیانه بیش از 200میلیون دلار به گروه‌های "لابی‌گر" پرداخت می‌کنند.

تأثیر شرکت‌های نفتی و انرژی تولید شده از سوخت‌های فسیلی در افزایش گازهای گلخانه‌یی و تخریب محیط‌زیست بسیار جدّی است. بر اساس یک گزارش تحقیقی در سال ۲۰۱۷ که توسط "اتحادیهٔ دانشمندان نگران در آمریکا و همکاران"* منتشر شد، میزان دی‌اکسید کربن و گاز متان انتشار یافته در تولید ۹۰ شرکت بزرگ صنعتی جهان از سال ۱۸۸۰ تا ۲۰۱۰ عامل اصلی افزایش نیمی از گرمایش زمین و یک‌سوم افزایش سطح آب دریاها بوده است.

در اینجاست که واقعیت تلخ نقش نظام سرمایه‌داری در تخریب محیط‌زیست به قیمت از بین رفتن

ادامه در صفحه ۱۳

«پایه» و «روبنا»ی جامعه چیستند؟

به‌باور محققان مارکسیست یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که کارل مارکس مطرح و اثبات کرد این است که دانش، ایده‌ها، فرهنگ، ارزش‌ها و اخلاق نمی‌توانند مستقل از جهان فیزیکی وجود داشته باشند.

پایه و روبنا به رابطهٔ دوسویه و برهم‌کنش بین شیوه‌های دگرگون‌شونده که انسان‌ها برای گذران زندگی گروهی ("نیروها و مناسبات تولید") و شیوه‌های اندیشیدن و کردارشان (دیدمان، فرهنگ، نهادهای اجتماعی، و دولت) اشاره دارد. انگلس سه روز پس از درگذشت مارکس در ۱۴ ماه مارس ۱۸۸۳ / ۲۳ اسفندماه ۱۲۶۱ در سخنرانی‌اش بر مزار مارکس در گورستان هایگیت در لندن، تصدیق کرد که پُرمایه‌ترین سهم نظری و همان سان ساده مارکس در دانش بشری شاید این باشد:

"همان‌گونه که داروین قانون فرگشت جهان زیست‌مند را یافت، مارکس نیز قانون فرگشت تاریخ انسان را یافت یعنی اینکه: انسان‌ها پیش از آنکه بتوانند به سیاست، دانش، هنر، دین، و جز این‌ها بپردازند در وهلهٔ نخست باید بخورند، بیاشامند، سرپناه و پوشاک داشته باشند، حقیقتی ساده که تا چندی پیش زیر پوشش سنگینی از انگاره‌ها از دیده‌ها پنهان مانده بود؛ بنابراین تولید وسایل مادی لازم برای زندگی و بدین‌وسیله، میزان رشد اقتصادی گروه خاصی از مردم در هر مرحلهٔ معین یا دوره‌ای معین را پدید می‌آورد که بنیاد نهادهای دولتی، بینش‌های حقوقی، هنر و حتا پنداشت‌های دینی انسان‌های متحول گردیده در آن مرحله یا دوره را شکل می‌دهد، و ازاین‌روی این برهم‌کنشی در پرتو آن باید توضیح داده شود، و نه وارونهٔ آن آن‌گونه که تا کنون چنین بوده است." خود مارکس هم چنین چیزی را ربع سده پیش‌تر بیان کرده بود: "انسان‌ها در تولید اجتماعی‌شان، ناگزیر وارد مناسبات مشخصی می‌شوند که مستقل از ارادهٔ آنان است، یعنی مناسبات تولیدی‌ای متناسب با هر مرحله از پیشرفت نیروهای مادی تولید. کلیت این مناسبات تولیدی روی‌هم ساختار اقتصادی جامعه را پی‌ریزی می‌کند، زیربنایی راستین که بر آن روبنای قانونی و مشروع و سیاسی بالا می‌آید و هم‌خوان با آن شکل‌های مشخص آگاهی اجتماعی نیز پی‌ریزی می‌شود.

او ادامه داد: "شیوه تولید زندگی مادی فرآیند کلی زندگی اجتماعی، سیاسی، و اندیشمندی را پرورش می‌دهد. این آگاهی انسان‌ها نیست که عالم هستی آنان را مشخص می‌کند، بلکه هستی اجتماعی آنان است که آگاهی آنان را مشخص می‌کند."

اگرچه امروز این امر بدیهی می‌نماید، اما در آن زمان واگشتی (انقلابی) شمرده می‌شد: دانش، اندیشه‌ها، فرهنگ، ارزش‌ها و اخلاق - از جمله موضوع باورهای مذهبی- مستقل از جهان فیزیکی نمی‌توانند وجود داشته باشند. آن‌ها را تنها می‌توان در چارچوب "مادی" فهمید- چگونگی فرآوری غذا، تولید کالا و خدمات از سوی "نیروهای مولد" یعنی کار و فناوری انسان ("ابزار تولید") در نظام‌های مختلف اجتماعی ("مناسبات تولیدی" بین آنانی که کار می‌کنند و آنانی که زمین، ابزار، ماشین‌آلات، کارگاه‌ها را در مالکیت دارند و اداره می‌کنند)، همراه با مهارت و دانش انسانی، مشخص‌کننده "شیوه‌های" تولیداند (از کمونیسم "بدوی" به سرمایه‌داری "پیشرفته").

نکته مهم این است که هم مارکس و هم انگلس مقوله‌های "پایه" و "روبنا" را نه برای دسته‌بندی به‌قصد فراکافت، بلکه به‌سان شبیه‌سازی یا نماد به‌کار بردند. پایه و روبنا مقوله‌هایی ثابت نیستند. در همپوشانی با یکدیگرند. افزون بر این، رابطه "روبنای" اجتماعی و مرامی با "پایه" اقتصادی نه یک سویه است و نه قطعی. مارکس و انگلس نسبت به جبرگرایی اقتصادی هشدار دادند. انگلس آن کسانی را که "بر جنبهٔ اقتصاد بیشتر از آنچه سزاوار است اهمیت می‌دهند" و با بیان اینکه چنین چیزی "شگفت‌انگیزترین یاوه‌گویی در این زمینه است"، سرزنش می‌کرد. این رابطه رابطه‌ای دیالکتیکی است: سازه‌های آن همه به‌هم مرتبط‌اند، روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند و با گذشت زمان دگرگون می‌شوند. نهادهای اجتماعی، معیارها، اندیشه‌ها، باورها رابطه‌ای رو در رو با جهان مادی دارند و مانند آن جهان پیوسته در حال دگرشدگی‌اند.

برای نمونه، انگلس نشان داد که رشد خانواده و مالکیت خصوصی و دولت ارتباط نزدیکی با پویایی دگرگون‌شونده طبقاتی جامعه دارد. گرچه دیدگاه اصلی او (و پژوهش انسان‌شناختی‌ای که بر اساس آن بنا شده بودند) به‌چالش کشیده شده‌اند، اما امروزه اصول اساسی دیدگاهش زمینه‌ساز بسیاری از نظریه‌های جامعه‌شناختی‌اند.

ناهمگونی‌ها بین "پایه" و "روبنا" از بسیاری سویه‌ها خودسرانه است- امروزه رسانه‌های اجتماعی به زیرساخت‌های فیزیکی اینترنت متکی‌اند، اما به‌طور دم‌افزونی از ویژگی‌های اصلی تعامل اجتماعی بسیاری از افراد به‌شمار می‌رود (و همچنین سرچشمه‌ی سود برای کسانی که آن را در اختیار دارند).

اغلب پنداشته می‌شود که علم همچون دانشی "ناب" یا "گردآیه‌ای از حقیقت‌ها" مستقل از چگونگی دستیابی به آن، نظارت بر آن یا بهره‌برداری از آن پدید می‌آید. مارکسیست‌ها این دیدگاه را به‌چالش می‌کشند و خاطرنشان می‌کنند که در درازای تاریخ ، دگرسانی درون‌مایهٔ دانش علمی یعنی آنچه در هر برهه از زمان به‌عنوان حقیقت شناخته می‌شود، با شرایط اجتماعی تولیدشان رابطه نزدیک دارد، اگرچه با روشی نه جبری بلکه با روشی دیالکتیکی فرجام می‌پذیرد. قانون‌های حرکت نیوتن و "کشف" نیروی گرانش او هدیه‌ای از عنایت الهی یا محصول (تنها) هوش‌مندی فردی یا برآیند کوبش فروافتادن سیب از درخت نبوده است. آن‌ها پاسخی به دشواری‌های سازوکار ویژه نظام سرمایه‌داری نخستینه، به‌طور مشخص نیاز به بهبود ناوبری دریایی، تولید ماشین‌آلات جدید، و جنگ‌افزارهای پرتابه‌ای در جنگ‌پردازی بودند.

مارکس، در مورد نظریه فرگشت (تکامل) داروین با انتخاب طبیعی، به‌انگلس نوشت: "این شگفت‌انگیز است که در میان (پژوهش) جانوران و گیاهان، داروین جامعه انگلیسی خود را با تقسیم کار، رقابت، گشایش بازارهای جدید، نوآفرینی و تلاش برای ماندگاری مبنی بر دیدگاه مالتوس می‌شناسد." این به‌این معنا نیست که داروین در خطا بود، بلکه این معنا را می‌رساند که مقوله دانش علمی وابسته به جامعه است و خود هم بر جامعه تاثیر می‌گذارد.

مفهوم "پایه" و "روبنا" به‌خودی خود هیچ توضیحی نمی‌دهند. اما آن‌ها زمینه را برای بررسی و فهمیدن روال دگرگونی هر دو در گذار زمان فراهم می‌کنند. آن‌ها ("پایه" و "روبنا") همچنین برای رویش نظریه و عملکرد مارکسیستی، به‌ویژه در رابطه با فرهنگ و هنر، نقش‌های جنسیتی، ساختارهای نهادینه و دولت در کانون کندوکاو بوده‌اند.

برای نمونه، آنتونیو گرامشی، رهبر کمونیست ایتالیایی، استدلال می‌کرد که "روبنا به‌طورعمده دربرگیرنده جامعهٔ سیاسی (شامل دولت ، پلیس، ارتش، و دیگر ساختارهای نهادی آن) و جامعهٔ مدنی است."

جامعه مدنی شامل هنجارهای اجتماعی، نقش‌های جنسیتی، فرهنگ، و هنر است که همه به‌روش‌هایی پیچیده برای حفظ سرکردگی فرهنگی سرمایه‌داری (موضوع پاسخ دیگری در این گردآورد) یاری می‌رساند. اندیشه‌ها و ارزش‌های غالب در هر جامعه‌ای از طبقه حاکم تراوش می‌کند.

در همان حال، این هنجارها، پنداشت‌ها و رفتارها پیوسته به‌چالش کشیده می‌شوند و می‌توانند به تغییر بینجامند. برای نمونه، جنبش "جان سیاه‌پوستان اهمیت دارد" چرخشی چشم‌گیر را در دریافت عمومی مردم از نظام شریر ستم‌گر و بهره‌کش سرمایه‌داری و همچنین انگیزه‌های ذهنی و عینی گنجانده شده در طرح‌های معماری و فضاسازی شهرهای‌مان که با تندیس‌ها و شمایل‌هایی که به پدید آمدن و ثبات نظام یاری رساندند با خود به‌ارمغان آورده است. جنبش شورش علیه خطر نابودی، پیرامون رویکرد نظام سرمایه‌داری در بهره‌برداری بی‌رویه از محیط زیست و نیز بهره‌کشی از مردم و اینکه چگونه دگرگونی اقلیمی هر دو را به‌سوی نابودی می‌کشاند توانسته است به‌روشنگری پردازد. نیروهای چپ به‌منظور پیش‌برد در پیکارشان، باید از موضع پس‌گام و دفاعی در برابر یورش نیروهای سرمایه و ترویج سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی مترقی در "ساختار نظام" و تصویب آن‌ها از سوی یک دولت کارگری (در انگلیس) فراتر روند. ما باید با پیوستن به‌جنبش‌های اجتماعی پیشرو و کنش‌گری در آن‌ها و سازمان‌دهی ائتلاف‌های گوناگون بیرون از نهادهای قانون‌گذار در دفاع از برابری، محیط زیست، آموزش، بهداشت، و رفاه اجتماعی به‌مبارزه برخیزیم. در نظامی بهره‌کش، نیروهای چپ از حمایت از اصلاحات و رو در رویی با عمل‌کرد زهرآلود نیروهای راست افراطی باید فراتر گام بردارند.

یکی از سازه‌های اصلی در پیکار برای سوسیالیسم، نبرد اندیشه‌ها است، ضرورت به‌چالش کشیدن "خرد رایج" است که وضعیت کنونی را امری عادی، اجتناب‌ناپذیر، و "همین طوری که هست" می‌داند. به‌سخنی دیگر، ما باید همواره به گسترش و بازنگری فرهنگ‌های پیشرو در دریافت جمعی و ایستادگی در "روبنا" بکوشیم- یک ضدفرهنگ که مبانی اقتصادی و سیاسی نظام سرمایه‌داری را به‌چالش بطلبد.

از کارهای تحقیقاتی کتابخانه مارکس در لندن

راه‌های عملی، ممکن، و انسانی مهار همه‌گیری کووید-۱۹!

چگونه یک معلم فیزیک کمونیست مانع گسترش بیشترهمه‌گیری کووید-۱۹ در جنوب هند شد
نوشته ویشنوی چندراشخار - ۹ نوامبر ۲۰۲۰ (۱۹ آبان‌ماه ۹۹)، در "مجله علوم"

خانم ک. شایلاجا، وزیر بهداشت ایالت کرالای هند، می گوید: "تا زمانی که واکسن در دسترس ما نباشد، همه ما مجبوریم از برخی لذت‌های زندگی صرف‌نظر کنیم."

هنگامی که سازمان بهداشت جهانی (WHO)نخستین بیانیه‌اش در ۱۸ ژانویه ۲۰۲۰ (۲۸ دی‌ماه ۱۳۹۸) درباره شیوع ویروس کرونا در ووهان چین را صادر کرد، تعداد کمی از مسئولان ایالات هند به آن توجه کردند. ولی ک. شایلاجا، زن کم‌جُثه‌ای که مسئولیت وزارت بهداشت در ایالت جنوبی کرالا را بر عهده دارد، بلافاصله بر این خبر تمرکز کرد. شایلاجا می‌دانست که بسیاری از دانشجویان کرالا در دانشگاه ووهان تحصیل می‌کنند و برخی از آنان در سال گذشته از او تقاضای کارآموزی در وزارت بهداشت کرده بودند. او همچنین می‌دانست که این همه‌گیری چه ویرانی‌ای می‌تواند به‌بار آورد. او در ابتدای کار خود در مقام وزیر بهداشت با شیوع ویروس نیپا در سال ۲۰۱۸ / ۱۳۹۷ روبرو شد که بیماری کشنده دیگری است که از حیوانات به مردم انتقال می‌یابد. او می‌گوید: "ما می‌دانستیم که در هر زمان ممکن است هر اتفاقی بیفتد."

تا ۲۴ ژانویه/ ۴ بهمن‌ماه ۹۸ ، شایلاجا جلسه‌ای متشکل از گروه واکنش سریع خود تشکیل داد و یک اتاق کنترل همراه با تیم‌های نظارتی ایجاد کرد. در ۲۷ ژانویه/ ۷ بهمن‌ماه ۹۸، نخستین گروه دانشجویان از ووهان بازگشتند و سه روز بعد، نتیجه آزمایش کووید-۱۹ یکی از آنان مثبت شد که نخستین مورد تأیید شده از این بیماری در هند بود.

کرالا با جمعیت زیاد شهری و با تعداد زیادی از ساکنانش که به خارج رفت و آمد می‌کنند و هجوم زیاد کارگران مهاجر از دیگر ایالت‌ها به آن، زمینه مساعدی برای شیوع ویروس بود. با این حال، با انجام تست‌هایی هدفمند، ردیابی تماس‌ها، و اجرای قرنطینه، دولت چپ‌گرای محلی کرالا توانست در چند ماه نخست شیوع بیماری، تعداد موارد جدید روزانه ابتلا را تقریباً به‌صفر برساند که نتیجه‌ای بسیار بهتر از دیگر ایالت‌های هند بود. با کاهش اقدام‌های قرنطینه‌ای در سطح کشور، شیوع بیماری دوباره افزایش یافت، گرچه به‌نظر می‌رسد که ایالت کرالا آماده است نگذارد کنترل امور از دست کارگزارانش خارج شود. تنها ۳۶/ ۰ درصد (سی و شش صدم درصد) از موارد تأیید شده ابتلا به ویروس فوت کرده‌اند که پایین‌ترین میزان مرگ و میر در جهان در جریان همه‌گیری کرونا است. کرالا نیز مانند دیگر ایالت‌های هند، از مزیت جمعیت جوان برخوردار است، ولی بسیاری از ناظران، میزان مرگ و میر پایین را مرهون کیفیت خدمات بهداشتی و بیمارستان‌هایی می‌دانند که هنوز به‌حد اشباع شدن ظرفیت‌شان نرسیده‌اند.

شاهد جمیل، مدیر دانشکده علوم زیستی دانشگاه آشوکا، گفت: "از بسیاری جهت‌ها مسئولان کرالا صحیح عمل کرده‌اند. آنان احتمالاً بیش از هر ایالت دیگر هند در کنترل همه‌گیری موفق بوده‌اند."

بیشترین تقدیر از وزیر بهداشت ملایم و بشاش کرالا می‌شود که به‌دلیل شغل سابقش که آموزگاری در دبیرستان بود، اغلب "معلم شیلاجا" نامیده می‌شود. گرچه از نظر تاریخی کرالا دارای بالاترین شاخص‌های باسوادی و بهترین نظام بهداشتی و درمانی اولیه را دارد، ولی کارشناسان اعتقاد دارند که رهبری شایلاجا در این کارزار بسیار مهم بوده است. ک. سریناث ردی، مدیر بنیاد بهداشت عمومی هند، گفت: "او به سخنان مردم گوش می‌دهد، شخصاً از بیمارستان‌ها بازدید می‌کند و با پزشکان صحبت می‌کند. او توانا، فروتن، و انسان است."

شایلاجا دانشمند نیست اما علاقه زیادی به علم دارد که به اواخر سال‌های دهه ۱۹۷۰/ ۱۳۵۹ که معلم فیزیک و زیست‌شناسی بود مربوط می‌شود. او به‌یاد می‌آورد که همراه با دانش‌آموزانش، بخش علوم روزنامه‌های محلی را در کلاس می‌خواندند. او می‌گوید: "ما راجع به فضا، سفر به ماه، و بسیاری مطالب خارج از برنامه درسی بحث‌های بسیار جالبی با هم داشتیم." او اما سرانجام به سیاست جلب شد. اعضای خانواده او در سال‌های دهه ۱۹۵۰ / ۱۳۲۹ به جنبش رو به‌رشد کمونیستی و مبارزه با ستم طبقاتی پیوستند.

مادربزرگ او در جنبش‌های محلی علیه ستم قومی/مذهبی شرکت می‌کرد و اغلب شایلاجای جوان را به تظاهرات پرشور این جنبش‌ها می‌برد. شایلاجا می‌گوید مادربزرگش شجاعت را فقط در سیاست به او یاد نداده است. زمانی که بیماری آبله در کرالا شیوع پیدا کرد از رسیدگی به مبتلایان این بیماری اجتناب می‌شد یا بیماران را رها می‌کردند تا بمیرند. بسیاری از مردم اعتقاد داشتند که بیماران از سوی یک الهه نفرین شده بودند. ولی مادربزرگ چنین نبود. او به بیماران در خانه‌های‌شان سر می‌زد و به آنان آب تمیز، غذای خوب، و داروهای گیاهی سنتی می‌داد. شایلاجا می‌گوید: "او بسیار جسور بود. همه باید چنین مادربزرگی داشته باشند."

شایلاجا پس از ارتقای مقام به‌سمت رهبری در یکی از حزب‌های کمونیست ایالتی، هنگامی که ائتلافی از چپ در سال ۲۰۱۶/ ۱۳۹۵ به‌قدرت رسید، به‌مقام وزیر بهداشت و رفاه اجتماعی انتخاب شد. هنوز خاطره بیماری آبله احتمالاً با او بود که با نخستین نشانه شیوع بیماری "نیپا" - بیماری‌ای که ویروس آن از خفاش انتقال یافته بود و نرخ مرگ‌ومیر ناشی از آن در بین مبتلایان۵۰ تا ۷۵ درصد بود- با این بیماری دست‌وپنجه نرم کرد. شایلاجا برای آرام کردن ساکنان دهکده‌ای که از این بیماری به‌شدت آسیب دیده بود با نادیده گرفتن همهٔ توصیه‌ها از این دهکده دیدن کرد و به ساکنان آن توضیح داد که اگرچه این بیماری شدت واگیری اندکی به‌خصوص در بیمارستان ها دارد، ولی انتقال آن به دیگران در جریان زندگی روزمره احتمال بسیار کمی دارد. اثبات شدن این امر در نهایت مانع از مهاجرت دستجمعی ساکنان از منطقه گردید.

هند تنها دو مورد شیوع نیپا در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۷ / ۱۳۸۰ و ۱۳۸۶ داشته است که هر دو در ایالت بنگال غربی شیوع یافت. سازمان بهداشت جهانی بعداً به‌این نتیجه رسید که واکنش زود هنگام کرالا به‌موقع بوده است. به‌رغم اینکه پرسنل درمانی به‌میزان کافی آموزش ندیده بودند، بااین‌همه، جداسازی بیماران و ردیابی و قرنطینه کردن بیش از ۲۰۰۰ مورد تماس، به‌مهار شیوع منجر شد. در پایان، ۱۹ مورد تأیید شده و ۱۷ مورد مرگ وجود داشت و شایلاجا و گروه او تصمیم گرفتند برای شیوع بعدی آمادگی بیشتری داشته باشند. آنان مجموعه‌ای از اقدام‌ها شامل بهبودی سیستم‌های نظارت و ردیابی تماس، استاندارد عمل‌های جراحی و پروتکل‌های بیمارستانی را انجام دادند. جمیل خاطرنشان می‌کند که برخی ایالت‌ها از همه‌گیری‌های گذشته درس نگرفته‌اند. او افزود: "ایجاد ظرفیت در زمان صلح [زمان پیش از همه‌گیر شدن بیماری] مهم است. آنان [شایلاجا و گروهش] در این زمینه خوب عمل کرده اند."

شایلاجا همچنین آموخت که چگونه با جنبه‌های حساس اجتماعی یک بیماری همه‌گیر مقابله کند. در خلال شیوع نیپا، دولت در ابتدا مردگان را می‌سوزاند، عملی که برای بسیاری از مسلمانان کرالا [به‌لحاظ رسم‌ورسوم تدفین

ادامه در صفحه ۱۳

میلیاردرها و بیماری عالمگیر

داده‌های تسهیم ثروت (سهم‌بندی کردن ثروت) به‌منظور تفسیر و گزارش کردن داده‌هایی بسیار بدقلق‌اند. به‌این سبب که نوسان‌ها در بهای جاری یک سهم در بورس سهام بر تسهیم ثروت تأثیر می‌گذارد، به‌طوری که رونق یک بورس سهام (یا بورس اوراق بهادار) بامبی ناگهان ثروتمندان را بسیار ثروتمند نشان می‌دهد، در حالی که سقوط یک بورس سهام ناهمگنی تسهیم ثروت را یک‌شبه کم‌تر می‌کند. به‌سخنی دیگر، این واقعیت که ثروتمندان بخشی از ثروت‌شان را به‌شکل سهام نگه می‌دارند، تخمین زدن کل ثروت‌شان را دشوار می‌سازد، ثروتی که اکنون بخشی بادوام دارد و بخشی دیگر که بالقوه ناپایدار است.

بااینهمه، هنگامی که تا حدی بی‌چون‌وچرا دربارهٔ تسهیم ثروت بتوان اظهار نظر کرد اتفاق‌هایی معین درحال روی دادن بوده‌اند؛ دورهٔ بیماری عالمگیر یکی از این اتفاق‌ها بوده است. اینکه در خلال ماه‌های بیماری عالمگیر حتا مادام که میلیون‌ها انسان زحمتکش در سراسر جهان از از دست دادن شغل و درآمد در رنج هستند میلیاردرهای جهان بی‌اندازه به ثروت‌شان افزودند تردیدی اندک می‌تواند وجود داشته باشد، و این به‌طور مسلم به‌معنای افزایش نابرابری ثروت در جهان است.

بر اساس گزارشی از سوی بانک سویسی "یو بی اس" که گاردین ، ۷ اکتبر ۲۰۲۰/ ۱۶ مهرماه ۹۹ به آن اشاره کرده بود، میزان ثروت میلیاردرهای جهان در بازه زمانی ماه‌های آوریل و ژوئیه سال جاری (ماه‌های فروردین و تیر)، دوره‌ای که اوج بیماری عالمگیر بود، ۲۷/۵ درصد افزایش یافت. ثروت آنان در پایان ماه ژوئیه ۲۰۲۰/ ۱۰ مردادماه ۱۳۹۹ به‌میزان بی‌سابقهٔ ۱۰/۲ تریلیون دلار یا ۷/۸ تریلیون پوند رسیده بود. اوج پیش از این ثروت میلیاردرها در پایان سال ۲۰۱۷ بالغ بر ۸/۹ تریلیون دلار بود. از آن زمان اگرچه شمارمیلیاردرها اندکی افزایش یافته یعنی از ۲۱۵۸ نفر به ۲۱۸۹ نفر رسیده است، اما ثروت‌شان به‌میزانی بسیار زیاد افزایش یافته است. در واقع بین پایان سال ۲۰۱۷ و پایان ماه ژوئیه ۲۰۲۰ / ۱۰ مردادماه ۱۳۹۹، سرانه ثروت میلیاردرها ۱۳ درصد افزایش داشته است. اما نکته اینجا است که این افزایش برآیند خالص دو حرکت متضاد است: از یک سو سقوطی (اقتصادی) تا آوریل ۲۰۲۰ / فروردین‌ماه ۹۹ و از سوی دیگر افزایشی شدید پس از آن تا پایان ژوئیه/ ۱۰ مردادماه به‌میزان ۲۷/۵ درصد. این افزایش اهمیتی ویژه دارد. از آنجا که بیشتر توده‌های مردم ثروت چندانی ندارند یا اگر دارند آن‌قدر ناچیز است که برخلاف بورس سهام، نوسان‌ها تأثیری در ارزش آن‌ها به‌وجود نمی‌آورند، رشد بورس سهام باعث افزایش خود به‌خودی نابرابری در جامعه می‌گردد و از دیگر سو سقوط بورس سهام باعث کاهش نابرابری ثروت می‌گردد. دیدیم که رسیدن به یک جمع‌بندی قطعی در مورد میزان تغییر در نابرابری ثروت دشوار است.

رشد نابرابری ثروت پس از ماه آوریل/ فروردین‌ماه رویهم رفته ناهمسان است. به‌گفته سخنگوی بانک سویسی "یو بی اس"، هنگامی که پیش از آوریل ۲۰۲۰ قیمت‌های سهام [در بورس] کاهش می‌یافت، میلیاردرها نه‌تنها در سراسیمگی این کاهش سهام‌شان را به‌فروش نمی‌رساندند، بلکه درعمل به‌خریدن سهام‌ها از سهام‌داران کوچک‌تر دست زدند، سهام‌دارانی که سراسیمه به‌فروش سهام‌شان مشغول بودند. ازاین‌روی، وقتی بورس سهام پس از آوریل رشد یافت، ثروتمندان از افزایش بهای سهامی که زیر ارزش معمول خریده بودند، سودی عظیم کسب کردند. این کسب سود در اصل به‌این دلیل بود که صاحبان سهام کوچک توانایی نگه داشتن سهام خود را نداشتند. بنابراین افزایش انباشت ثروت در خلال بیماری عالمگیر نه تنها رو در روی تهیدستانی که به‌هر حال از هیچ ثروتی برخوردار نیستند بود، بلکه

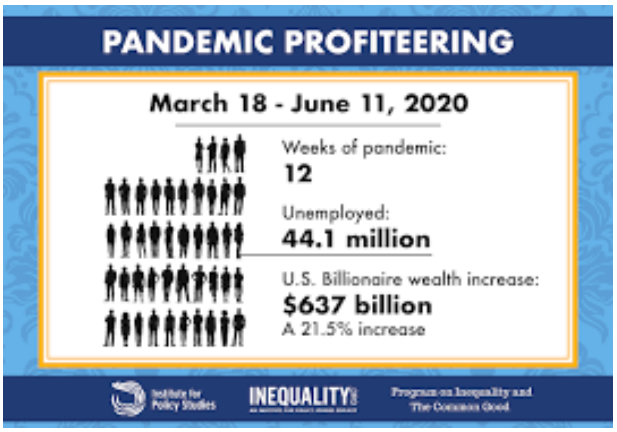

همچنین رو در روی صاحبان ثروت کوچک نیز بود. این فقط تأثیر خودجوش افزایش بهای جاری سهم‌ها در بورس سهام نبود، قانونی ویژه بود که مارکس آن را تمرکزگرایی سرمایه نامید.

در کتاب امپریالیسم [بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری] لنین می‌گوید در نظام سرمایه‌داری هر بحرانی- چه اقتصادی و چه سیاسی- فرصتی می‌شود برای تمرکزگرایی سرمایه. اکنون باید بحران پزشکی را، درواقع هرنوع بحران محتمل را، به فهرست بحران‌های لنین افزود.

سازوکار (مکانیسم) معمول تمرکزگرایی، تباهی حاصل در طی یک بحران است که گریبان تولیدکنندگان کوچک سرمایه‌دار را می‌گیرد (گریبان‌گیر تولیدکنندگان خُرده‌پا هم می‌شود اما نابودی آنان در جریان به‌اصطلاح انباشت اولیه سرمایه است، نه تمرکزگرایی سرمایه) و پس از آن هم گریبان آن‌هایی را می‌گیرد، بیشتر بانک‌ها یا بنگاه‌های اعتباری کوچک‌تر، که از نظر مالی آنان را تأمین می‌کردند. همه این‌ها یا از سوی شرکت‌های بزرگ‌تر تصاحب می‌شوند یا ورشکست می‌شوند فقط و عرصه را برای شرکت‌های بزرگ‌تر فراهم می‌سازند تا به قلمرویی که تا پیش از این دراختیارشان نبود دست یابند.

در کنار این سازوکار تمرکزگرایی، درهم‌آمیختگی ناب سرمایه‌ها نیز وجود دارد. یعنی روی‌هم ریختن و یک کاسه کردن تودهٔ انبوهی از سرمایه‌های کوچک در چند سرمایه بزرگ انگشت‌شمار، درست همان‌گونه که بانک‌ها یا بازار سهام (در شرایط بحرانی) عمل می‌کنند. این به برآمدن سازوکار دیگری می‌انجامد آن‌هم از گونه نیرومندش یعنی تمرکزگرایی سرمایه است.

آنچه در خلال بیماری عالمگیر مشاهده کردیم، سازوکار دیگری است برای تمرکزگرایی- با دو تمرکزگرایی اشاره شده در بالا فرق می‌کند- ناشی از ناتوانی دارندگان ثروت کوچک در رویارویی با ریزش‌های قیمت سهام در بورس که میلیاردرها می‌توانند در برابر آن بایستند. این توانایی میلیاردرها به "بی‌باکی"، "شجاعت" یا "کارآفرینی" یا هیچ‌یک از آن فضیلت‌های تصوری که خیال باطل سرمایه‌دار با آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌کند هیچ ارتباطی ندارد. این توانایی تنها به بزرگی ثروت آنان (کله‌گنده بودن‌شان) ربط دارد.

به‌سبب اینکه میزان ثروت میلیاردرها بزرگ است، آنان می‌توانند از عهدهٔ کنار آمدن با نوسان‌های بهای جاری سهام در بورس برآیند و آن‌ها را بپذیرند و حتا از ناتوانی صاحبان ثروت‌های کوچک به انجام چنین کاری، منفعت‌هایی کلان ببرند. در واقع عجیب اینجاست که توانایی کله‌گنده‌ها در ایستادگی در برابر نوسان‌های قیمت سهام از "خطر (ریسک)پذیر" بودن‌شان ناشی نمی‌شود، بلکه درست برخلاف آن، این میلیاردرها از ریسک متنفر و بیزارند.

بزرگی ثروت میلیاردرها، نعمتی است که آنان را از دست زدن به تدبیرهای خطرپذیر آسوده می‌سازد، یعنی نعمتی که برای‌شان "ایمنی" به‌بار می‌آورد. از این روی، آنان با روی آوردن به راهکار تنوع‌سازی در دارایی، ثروت‌شان را از خطر مصون نگه می‌دارند. سرمایه‌گذاری در خرید سهام، یکی از این راهکارها برای حفظ ثروت است. هنگامی که قیمت‌های بازار سهام به‌میزانی غیرمعمول ریزش می‌کنند، آن‌گونه که در هر بحران کم‌سابقه برای ثروت‌های کوچک آشفتگی پیش می‌آید، توازن ثروت‌های بزرگ

ادامه در صفحه ۱۴

ادامهٔ راه‌های عملی، ممکن، و انسانی ...

نزد مسلمانان] پذیرفتنی نبود. روزی یکی از اقوام قربانیان گریه‌کنان در اعتراض به این عمل گریبان شایلاجا را گرفت. شایلاجا نیز از گروه خود خواست تا راه‌حلی برای این مسئله پیدا کنند. سرانجام، روش پیچیدن جسد در پلاستیک غیر قابل نفوذ و دفن در عمق ۳ متری مورد قبول قرار گرفت. او می‌گوید: "ما یاد گرفتیم که گاهی باید پروتکل‌های خود را خودمان بسازیم."

خدمات سنتی و پرتوان اجتماعی در کرالا به مبارزه با همه‌گیری جدید کمک کرده است. در اوایل سال جاری در خلال اجرای محدودیت تردد، این ایالت پناهگاه و منبع تغذیه سخاوتمندانه برای کارگران مهاجر بود تا آنان را از فرار به کشورهای‌شان بازدارد و بدین‌سان به‌طورباالقوه به شیوع ویروس دامن نزنند. این ایالت با برخی از بهترین شاخص‌های بهداشتی موجود در کشور شروع به‌کار کرد، از جمله نرخ مرگ‌ومیر نوزادان که با بسیاری از کشورهای ثروتمند قیاس‌پذیر بود. سریناث ردی، مدیر بنیاد بهداشت عمومی هند، یادآوری می‌کند که انتقال قدرت اجرایی، مشارکت شهروندان و ارتباطات عمومی را نیز تقویت کرده است. او می‌گوید: "به‌رغم جبهه‌گیری‌های سیاسی، در سطح [شوراهای روستایی]، به‌ویژه در حمایت از نظام درمانی بنیادین، همبستگی اجتماعی زیادی وجود دارد."

ردی می‌گوید شایلاجا با بهره‌گیری از مشاوره‌های علمی، جلب پشتیبانی در سراسر وزارتخانه‌ها، و برقراری ارتباط با مردم، توانست موفق شود. او گفت: "کار کردن در جامعه‌ای نسبتاً باسواد و از نظر سیاسی فعال، نیازمند جلب اعتماد و همکاری شهروندان است که او [شایلاجا] هم توانسته است این کار را به‌طور مؤثر انجام دهد."

هنوز هم او با مقاومت رقبای سیاسی‌اش، روبرو است که ظاهراً از موفقیت او به‌عنوان یک زن ناراحت‌اند. کسی به‌کنایه او را "شاهزاده نپیا" نامید، به‌خصوص پس از نمایش فیلمی سینمایی به‌نام "ویروس" درباره آن همه‌گیری که یک بازیگر مشهور در نقش شایلاجا مسئولیت قهرمانانه او را نشان داد. اخیراً، یک سیاستمدار او را "ملکه کووید" نامید. گروه مخالف به‌نظر می‌رسد با افزایش اخیر موارد ابتلا احتمالاً افزایش یابند.

با بازگشایی اقتصاد هند و افزایش رفت‌وآمدها، چندین مورد همه‌گیری در مناطقی از کرالا پدیدار شدند که پس از جشن‌های "خرمن" در اواخر ماه اوت/ مرداد شهریورماه به موجی همه‌گیر گسترش یافتند. در ماه اکتبر/ مهرآبان‌ماه، این ایالت شاهد بزرگ‌ترین افزایش روزانه ابتلا در کشور بود. برخی از ناظران می‌گویند دولت در انجام آزمایش برای تعدادی کافی از افراد سستی کرده است. برخی دیگر به هجوم نیروی کار مهاجر در گسترش شیوع اشاره می‌کنند. جمیل خاطرنشان می‌کند: "بسیاری از مردم نیز پس از رفع محدودیت‌های تردد، از کشورهای خلیج فارس بازگشتند."

از اقدام‌های سختگیرانهٔ نخستین، به‌خصوص در بین کارکنان درمانی، ممکن است فرسودگی به‌وجود آمده باشد. همچنین ممکن است- چنانچه فرماندار انتصابی ایالت اظهار داشته است- مراقبت‌های خوب بهداشتی و نرخ پایین مرگ‌ومیر موجب کمتر شدن ترس مردم از ویروس شده باشد. شایلاجا در خلال مصاحبه‌اش با "مجله علوم" در ماه اوت/ مرداد شهریورماه، گفت که با افزایش تعداد تخت بیمارستان‌ها و توصیه‌هایی برای تمدید برخی محدودیت‌های تردد، او در حال آماده شدن برای موج احتمالی دوم است. او گفت، هدفش این بوده است که تعداد مرگ‌ها را تا حد ممکن پایین نگه دارد و افراد سالخورده را محافظت کند و "تا زمانی که واکسن را دریافت نکردیم، همه ما باید از برخی از لذت های زندگی چشم بپوشیم."

شایلاجا اخیراً تأیید کرد که جشنواره‌ها و تجمع‌های اعتراضی سیاسی به گسترش اخیر بیماری دامن زده است. او اِعمال محدودیت‌هایی شدیدتر را درمورد تردد توصیه کرد. اکنون، بیش از هر زمان دیگر، وزیر بهداشت سخت‌کوش ایالت کرالا باید از تمام توانایی‌هایش (و ترفندهای مادربزرگش) استفاده کند تا راهکارهایی جدید برای مبارزه با ویروس کرونا پیدا کند.

ادامهٔ سرمایه داری عامل اصلی مخرب ...

گونه‌های متعدد حیوانی و گیاهی و به خطر افتادن زندگی بر روی کرهٔ زمین آشکارتر از همیشه می‌شود. این روند به مفهوم تراژدی در تاریخ انسان است، که در آن بیش از ۷میلیارد انسان به‌خاطر انگیزهٔ بی‌پایان سرمایه در کسب سود و انباشت نجومی، باید تاوان آسیب‌های وارد شده بر محیط‌زیست را بپردازند. برخلاف توصیه‌های آکسفام در گزارش ذکر شده مبنی بر وادار کردن آبَرثروتمندان به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌یی، باید گفت که این پدیده برآمده از سرشتِ سرمایه‌داری حاکم است و بدون تغییر این نظام نمی‌توان شرایط را به طور قطع برای ترمیم و بهتر کردن محیط‌زیست مهیّا کرد. سرمایه‌داری نظامی است که فاجعه‌های زیست‌محیطی را با خود همراه دارد، نظامی است که برای تأمین نیازهای تولید و کسب سود خود هزاران هکتار جنگل را به آتش می‌کشد یا با قطع درختان تخریب می‌کند، رودخانه‌ها را خشک یا مسیرهای آنها را عوض می‌کند، اقیانوس‌ها را آلوده می‌کند، با مصرف انواع سم و مواد شیمیایی برای ازدیاد تولید کشاورزی و دامی زمین‌های را آلوده می‌کند، و سرزمین‌هایی به وسعت کل یک کشور را با سلاح‌های کشتار جمعی به مخروبه تبدیل می‌کند. در این میان شاهدیم که چگونه نیروهای راست افراطی تلاش می‌کنند تا با تغییر دادن قوانین یا با زیر پا گذاشتن معاهده‌های بین‌المللی، دست آبَرثروتمندان و شرکت‌های فراملّی را برای تخریب هرچه بیشتر محیط‌زیست باز بگذارند. در آمریکا دولت ترامپ پژوهش‌های دانشمندان در مورد محیط‌زیست را مسخره می کند و منکر گرمایش زمین است، و در برزیل، بولسونارو به شرکت‌های فراملّی اجازه می‌دهد تا جنگل‌های آمازون را که "ریه‌های کرهٔ زمین" هستند برای ایجاد زمین برای کشت سویا به آتش بکشند.

تجربه به‌خوبی نشان داده است که به‌رغم افزایش خشک‌سالی‌ها، طوفان‌ها، و سایر فاجعه‌های ناشی از تغییرهای اقلیمی، ثروتمندان هرگز اهمیتی به آسیب‌های زیست‌محیطی و پیامدهای ناشی از آن- از جمله مهاجرت‌های گسترده مردم آسیب‌دیده- نمی‌دهند، هرچند که در رسانه‌ها ژست‌های روشنفکرانه و طرفدار محیط‌زیست به خود می‌گیرند، ولی همچنان به زندگی اشرافی و بدون خطر خود در جنگل‌ها و جزیره‌های خصوصی خود ادامه می‌دهند غافل از اینکه آنچه بر سر آب و هوا و زمین می‌آید، بر زندگی آنها نیز خواهی‌نخواهی اثر خواهد گذاشت. (شاید هم در فکر این‌اند که برای زندگی به کره‌های دیگر بروند!!) حقیقت تلخ این است که در فجایع طبیعی، بیشترین صدمه را البته همواره اقشار تحت ستم و محروم جامعه متحمل می‌شوند که از کمترین امکانات زیستی برخوردارند. امّا آن قشر کوچک از جمعیت کرهٔ زمین که سرمست از سود و ثروت اعتنایی به سرنوشت حیات روی کرهٔ زمین ندارد، کسانی‌اند که کوچک‌ترین ناراحتی از خود در قبال مرگ میلیون‌ها انسان که در فقر و گرسنگی به سر می‌برند، نشان نمی‌دهند. در حال حاضر، به دلیل افزایش آلودگی‌های بیش از اندازه و دور از انتظار در محیط‌زیست، میلیون‌ها انسان دچار نارسایی‌های جسمی از قبیل نارحتی‌های تنفسی، قلبی، کلیوی، و... شده‌اند و صدها میلیون نفر نیز بر اثر سیل‌های عظیم و ویرانی‌های ناشی از آنها یا با از دست دادن شغل و معیشت و کاشانهٔ خود، به دامان فقر و گرسنگی و مرگ و مهاجرت کشیده شده‌اند. چرخهٔ حیات طبیعی میلیون‌ها سالهٔ بسیاری از جانوران و گیاهان نیز صدمه زده است که تأثیر متقابل بر روی یکدیگر و نیز بر روی زندگی انسان داشته است، از بر هم خوردن شرایط زندگی خرس‌های قطبی تا زنبورهای عسل و پرندگان مهاجر گرفته تا وضعیت جانوران وحشی که بر اثر کمبود مواد غذایی به شهرها هجوم می‌آورند.

خوشبختانه جنبش‌های ارزشمند حمایت و حفاظت از محیط‌زیست امروزه در دنیا کم نیستند و روز به روز هم قدرتمندتر می‌شوند و خواست‌های انسان‌دوستانه و طبیعت‌دوستانهٔ خود را به دولت‌های جهان تحمیل می‌کنند. دولت‌هایی هم هستند که در حدّ امکانِ خود تلاشی جدّی در راه معکوس کردن روند تخریب زیست‌محیطی کنونی می‌کنند و کاهش آلودگی‌ها می‌کنند. امّا برای دستیابی قطعی به شرایط لازم در راه بهبود محیط‌زیست و نجات زندگی بر روی کرهٔ زمین، نیاز به جایگزینی نظام اقتصادی سرمایه‌داری و اولویت دادن به نیازهای مردم عادی در مقابل کسب سود و انباش سرمایه است. از آبَرثروتمندانی که از طریق چپاول منابع انسانی و طبیعی و در سایهٔ حمایت نظام اقتصادی موجود، خود به وجود آورندهٔ شرایط فاجعه‌بار زیست‌محیطی کنونی‌اند و موجودیت آنها بستگی به همین نظام دارد، نمی‌توان انتظار داشت تا به بهتر شدن شرایط یاری برسانند.

Union of Concerned Scientists in the US and colleges))*

ادامهٔ اعلامیهٔ تشکیلات دموکراتیک زنان ...

مرد به همبستری با او) عادی تلقی می‌شود، خشونت فقط در نوع عریان آن مانند قتل مصداق می‌یابد که آن هم به‌کمک قوانین قرون‌وسطایی و رایج کردن فرهنگ پدرسالاری- در این معناکه زنان مایملک [متعلقه] و ناموس مردان و جزو اموال مردان‌اند- در موضوع مرتکبان به جنایت نه‌تنها بازدارنده نیست، بلکه مشوق مردان هم هستند (به‌طور نمونه، قتل فجیع رومینا اشرفی به‌دست پدری که قبلاً با سرک کشیدن در قوانین مرتکب جنایت شد).

بنا به‌نوشته خبرگزاری ایرنا، ۲۰ در صد از کل قتل‌ها در ایران و ۵۰ در صد از قتل‌های خانوادگی، ناموسی است و سالانه بین ۳۷۵ تا ۴۵۰ مورد قتل ناموسی در کشور ثبت می‌شود. به‌علاوه هزاران مورد خشونت خانگی از تجاوز گرفته تا زنای با محارم (همبستری با خویشاوندان بلافصل) و آسیب به زنان در خانه، جامعه، و محل کار روی می‌دهند که هرگز گزارش یا در جایی ثبت نمی‌شوند. در ماه‌های اخیر و در پی کارزار "من هم"، زنان به‌درستی تابوشکنی کرده و آزار جنسی درمورد خویش را رسانه‌ای کرده‌اند.

درحالی که در ۱۲۵ کشور در ارتباط با آزار جنسی و در ۵۲ کشور درباره تجاوز زناشویانه (همبستری با همسر خلاف میل او) قوانینی تصویب شده است، در کشور ما هنوز قانونی برای مبارزه با خشونت علیه زنان به‌طورکلی و در این موارد هم هنوز قانونی مصوب نشده است.

لایحهٔ نیم بندی با نام "تأمین امنیت زنان در برابر خشونت" که سال‌ها در قفسه‌های قوه قضاییه خاک خورد، و بعد از رفت‌وآمدهای فراوان بین قم و قوه قضاییه و مجلس، و پس از جرح‌وتعدیل باز هم بیشتر، این بار با نام "لایحه صیانت، کرامت و امنیت بانوان در برابر خشونت" به مجلس بازگردانده شد که تعیین سرنوشت آن هم تا کنون به‌جایی نرسیده است. زیرا سیاست‌های راهبردی ولی فقیه و قوانین واپسگرای جمهوری اسلامی تبعیض و نابرابری را در خانواده و همه عرصه‌های اقتصادی اجتماعی صحیح می‌دانند و به‌رسمیت می‌شناسند. از تبعیض و نابرابری در حق کار و تحصیل و پوشش گرفته تا نابرابری در قوانین مدنی و خانواده، نابرابری‌هایی که زنان همواره برای از میان برداشتن آن‌ها مبارزه کرده‌اند و در این راه هزینه‌هایی فراوان به آنان تحمیل شده و می‌شود.

رژیم زن‌ستیز فقها یکی از چهار رژیم در جهان است که هنوز "کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان" را امضا نکرده و برابری جنسیتی یاد شده در این کنوانسیون را در تضاد با اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌داند و همچنان بر رعایت بی‌چون‌وچرای ضوابط اسلامی در مورد تبعیض قائل شدن علیه زنان اصرار می‌ورزد.

به‌همین دلیل برای مبارزه با ناهنجاری‌هایی مانند فقر و نابرابری و خشونت در جامعه و نیز علیه زنان، میهن ما در همهٔ عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی، به‌ویژه لغو قوانین زن‌ستیز و تغییر بستر فرهنگی‌ای که خشونت علیه زنان را رواج می‌دهد و زنان را به‌تحمل خاضعانهٔ این خشونت‌ها و بی‌حقی‌ها تشویق می‌کند به‌تحولی بنیادی نیاز دارد. در این راستا فراهم آوردن زمینه استقلال اقتصادی زنان به‌ویژه برای زنان خشونت دیده امر زندگی و مرگ آنان است.

مبارزات قهرمانانه زنان ایران در سال‌های اخیر در رواج دادن گفتمان برابرخواهی و رفع تبعیض و انواع خشونت علیه زنان در جامعه، باوجود همه‌گونه سرکوبگری و پر کردن زندان‌ها از فعالان و کنشگران زن، در کل روند مبارزات مردمی و ترقی‌خواهانه میهن ما تاثیری به‌سزا داشته است. زنان در همه حرکت‌های اعتراضی ازجمله در اعتراض‌های آبان‌ماه ۹۸ حضوری پرشور داشته‌اند. زنان به‌درستی واقف‌اند که برای دست یافتن به‌خواست‌های برحق‌شان و محو لکهٔ ننگ خشونت بر دامن زندگی‌شان، به‌مبارزه‌ای مشترک همراه با تمامی زحمتکشان کشور نیازمندند، مبارزه‌ای در راستای طرد رژیم ولایت فقیه، و جایگزین کردن آن با حکومتی دمکراتیک، همراه با قانون اساسی‌ای جدید و مبتنی بر اصل در نظر گرفتن حقوق برابر برای همه مردم، جدا از تفاوت های جنسیتی، قومی، عقیدتی، و نژادی.

تشکیلات دموکراتیک زنان ایران
۳ آذرماه ۱۳۹۹

ادامهٔ میلیاردرها و بیماری ...

را به‌هم نمی‌زند. در چنین شرایطی صاحبان ثروت‌های کلان از نابسامانی سهامداران کوچک‌تر که با درماندگی دست به‌فروش سهام‌شان می‌زنند استفاده کرده و به‌ثروت خود می‌افزایند.

مثالی موضوع را روشن خواهد ساخت. اگر ۱۰۰ دلار ثروت داشته باشم، مایلم آن را به‌شکلی در اختیار داشته باشم که به‌اندازه کافی درآمد بالایی برایم داشته باشد حتا اگر با خطر از بین رفتن سرمایه‌ام روبرو باشد. میل من نه به‌این دلیل است که خطرپذیری را برتر می‌دانم، بلکه به‌این دلیل است که به درآمد بیشتری نیاز دارم. بنابراین، من تمام دارایی‌ام را در خرید سهام می‌گذارم. در عوض اگر یک میلیون دلار داشته باشم، درآمدم کافی خواهد بود و می‌توانم نیمی از ثروتم را به‌صورت سهام و نیمه دیگر را به‌صورت سپرده بانکی که درآمد ناچیزی دارد نگه دارم. اکنون اگر ۱۰ درصد سقوط در قیمت سهام رخ دهد، در حالی که سهام‌دار کوچک ۱۰ درصد از ثروت خود را از دست می‌دهد، سهام‌دار بزرگ فقط ۵ درصد (یعنی ۱۰ درصد از نیمی از دارایی خود) را از دست می‌دهد. بنابراین در حالت دوم، آسیب ناشی از این ریزش قیمت سهام جبران‌شدنی است، اما برای حالت اول چنین نیست. وقتی درماندگی دست می‌دهد، برای جلوگیری از زیان‌های بیشتر، در حالت اول شروع به‌فروش سهام می‌کنیم، در حالت دوم، یعنی سهام‌دار بزرگ، این سهام را خریداری می‌کند و نگه‌شان می‌دارد تا بازار مطلوب‌تر گردد.

نوسان‌های بازار سهام در سرمایه‌داری عادی است. اما سقوط قیمت‌ها در دوران بحران بسیار گزنده‌تر است، خاستگاه‌شان مهم نیست. و این درست همان دوره‌ای است که دارندگان ثروت‌های بزرگ با هزینه کردن مالکان کوچک‌تر قربانی می‌گیرند. تمرکزگرایی در چنین دورانی با کینه‌توزی همراه است.

سراسر فرایندی را که دارندگان ثروت‌های کوچک به‌خاطر سقوط بازار باید طی کنند، یادآور انباشت اولیه سرمایه تحمیل شده به تولیدکنندگان خرده‌پا است. اگر دارندگان ثروت کلان، سهامی به‌ارزش (واقعی) ۱۰۰ دلار از سهام کوچک‌تر را به قیمت ۱۰۰ دلار خریداری کنند، سودی برای آنان به‌ارمغان نخواهد آورد. آنان برای خرید این سهام باید از موجودی نقد خود مایه بگذارند یا از بانک وام بگیرند یا یکی از دارایی‌های دیگر خود را بفروشند. در همه این موردها هیچ افزایشی در دارایی خالص آنان (یا "ارزش خالص" آنان) به‌وجود نخواهد آمد. اما اگر به‌دلیل سقوط در قیمت سهام ، سهام ۱۰۰ دلاری را ۵۰ دلار خریداری کنند و با فرض اینکه این مبلغ را از بانک وام بگیرند، پس از اینکه قیمت سهام به‌ارزش واقعی خود رسید، این دارندگان ثروت‌های بزرگ ارزش خالص خود را با ۵۰ دلار گسترش داده‌اند. سهام‌داران بزرگ‌تر به‌این شکل ثروت‌شان را با هزینه سهام‌داران کوچک‌تر ۵۰ دلار غنی‌تر ساخته‌اند، که همسان با شکل انباشت ابتدایی سرمایه است.

سخنگوی بانک سویسی "یو بی اس" ادعا کرد که افزایش تمرکزگرایی ثروت در دوران بیماری عالمگیر، پدیده‌ای بیگانه با سرمایه‌داری است. چنین گفته‌ای نهایت نادانی را می‌رساند. این پدیده بی‌کم‌وکاست با منطق سرمایه‌داری همساز است. در حقیقت، هرگاه فاجعه‌ای انسانی که پدید آورنده بحرانی در نظام سرمایه‌داری می‌گردد، برای افزایش تمرکزگرایی ثروت از طریق سازوکار مشخص شده فرصتی می‌شود که نمی‌توان از آن چشم پوشید.

پدیده افزایش تمرکزگرایی ثروت در بسیاری از کشورها از جمله هندوستان رخ داده است، جایی که به‌گفته همان منبع، ثروت میلیاردرهای هند با ۳۵ درصد افزایش در مدت مشابه به ۴۲۳ میلیارد دلار رسیده است (The Wire، ۱۶ اکتبر/ ۲۵ مهرماه) . در این مدت، کاهش تولید کمابیش یک‌چهارم و اشتغال نیز به‌همین ترتیب بوده است. این تباین گوشه‌ای از کارکرد نظام سرمایه‌داری را به‌تصویر می‌کشد.

ادامهٔ نیکسون و کیسینجر از ابتدای ...

رئیس‌جمهور کوبا کشیده بود. حاصل همهٔ این نقشه‌ها، شکست مفتضحانهٔ سیا بود.

در مورد آلنده، کیسینجر طرح بی‌ثبات کردن کشور را تهیه کرد. اسناد تازه افشا شده حاوی جزئیاتی است که پیش از این در دسترس نبود، حتیٰ کمیتهٔ سناتور چرچ که در مورد فعالیت‌های پنهانی قبلی سیا در خارج از کشور تحقیق می‌کرد، به این اسناد دسترسی نداشت.

این اسناد، به‌ویژه یک یادداشت ۱۷ صفحه‌یی از هِلمز که تمام گزینه‌ها را مشخص می‌کند، دورهٔ بین پیشگیری ناموفق از نامزدی آلنده در اواسط سال ۱۹۷۰ و روزهای بی‌ثبات‌سازی کیسینجر-نیکسون پس از ریاست‌جمهوری شیلی را در بر می‌گیرد. طنز تلخی که در این اسناد دیده می‌شود این است که در طرح رژیم نیکسون، بی‌ثبات کردن حکومت آلنده در واقع نقشه‌ای بینابینی بود که نیکسون و مشاورانش در نظر گرفته بودند. وزارت امور خارجی نیکسون خط‌مشی "مصالحه‌آمیزی "را در پیش گرفت، یعنی سرد کردن روابط؛ ضمن آنکه دادن کمک‌های پنهانی به احزاب مخالف را دنبال می‌کرد، که در اساس یعنی کمک به دموکرات مسیحی‌ها، هرچند در این یادداشت‌ها به طور مشخص اسمی برده نشده است. وزارت امور خارجی دو امید داشت. یکی اینکه آلنده سیاست‌هایش را "تعدیل "کند، گرچه خودِ وزارتخانه هم اذعان داشت که احتمالش ضعیف است، و دیگری این بود که دولت آلنده به‌قدری حمایت مردمی را از دست بدهد که در انتخابات بعدی که قرار بود در سال ۱۹۷۶ برگزار شود، شکست بخورد. افراطی‌ترین خط، که کودتای نظامی فوری بود، از جانب سازمان سیا و مِلوین لِرد وزیر دفاع نیکسون مطرح شد. بی ثبات‌سازی، طرحی بین آن دو گزینه بود.

یادداشت هِلمز که مفصل‌ترین یادداشت‌ها در همهٔ اسناد افشا شده است، به‌صراحت بیان می‌کند که چندین گروه در درون قشر ممتاز شیلی می‌خواستند از قدرت‌گیری آلنده جلوگیری کنند، امّا سازمان‌نیافته و تا حدّ زیادی بدون رهبری بودند. به نظر می‌رسید که هر کدام منتظر بود تا دیگری اوّل حرکت و اقدام کنند. هِلمز ادعا می‌کند که هیچ‌کدام اقدامی نکرد، زیرا به قول او، شیلیایی‌ها بر اثر "تبلیغات "حزب کمونیست شیلی طرفدار شوروی-که طرفدار راه پارلمانی برای رسیدن به قدرت بود- سوسیالیست‌های رادیکال‌تر، و حتیٰ دموکرات‌های مسیحی "نرم" شده‌اند. در یادداشت هِلمز آمده است: "در نتیجه، شیلیایی‌ها آمدن آلنده را با بیم و ناآرامی دنبال می‌کردند، اما نه با انزجار و نگرانی جدّی که می‌توانست منجر به اقدام شود."ولی اسناد تازه منتشر شده نشان می‌دهد که نگرش کیسینجر این‌طور نبود. یادداشت خیلی مهمی به تاریخ ۹ نوامبر، از شورای امنیت ملّی کیسینجر، طرح بی‌ثبات‌سازی اقتصادی را به طور مفصّل توضیح داده است. این طرح سه روز پس از آن مطرح شد که مقام‌های ارشد نیکسون به طور خصوصی با هم ملاقات کردند تا در این مورد بحث کنند که با آلنده باید چه کنند. بر اساس یادداشت ۶ نوامبر، حتیٰ ویلیام راجرز، وزیر امور خارجی، که وزارتخانه‌اش طرفدار ملایم‌ترین طرح علیه آلنده بود، می‌خواست "او را پایین بکشد".

سه روز بعد، کیسینجر به دیگران اعلام کرد که "رئیس‌جمهور تصمیم گرفته است که (۱)موضع آشکار آمریکا بی‌لغزش امّا خونسردانه خواهد بود، تا از دادن بهانه به دولت آلنده به منظور تلاش برای جلب حمایت داخلی و بین‌المللی به سود تحکیم رژیمش جلوگیری کند؛ (۲)آمریکا برای وارد کردن فشار حداکثری بر دولت آلنده به منظور جلوگیری از تحکیم آن و محدود کردن توانایی آن در اجرای سیاست‌هایی برخلاف منافع آمریکا و نیمکرهٔ جنوبی تلاش خواهد کرد."

طرح ایجاد بی‌ثباتی در شیلی شامل ممنوع کردن کمک‌های اقتصادی آینده به شیلی و واداشتن نهادهای مالی بین‌المللی به متوقف کردن پرداخت وام‌های جاری و خودداری از دادن وام‌های بیشتر بود. مطابق این طرح، دادن اعتبارات صادرات به شیلی، که آن کشور از آن برای خریدن کالاهای آمریکایی استفاده می‌کرد، نیز متوقف شد. طرح بی‌ثبات‌سازی همچنین شامل لابیگری در کشورهای دیگر، به‌ویژه برزیل و آرژانتین بود، تا از خط‌مشی آمریکا در قبال شیلی پیروی کنند. در سال ۱۹۷۰ در برزیل دیکتاتوری نظامی راست‌گرا حکومت می‌کرد، در حالی که در آرژانتین خونتای راست‌گرای سرکوبگر سه ژنرال آرژانتینی، رؤسای‌جمهور را یکی پس از دیگری نصب و برکنار می‌کرد.

راجرز در یادداشت ۶ نوامبر، درست چند روز پس از اینکه آلنده رئیس‌جمهور شیلی شد، می‌گوید: "اگر مجبور باشیم خصمانه رفتار کنیم، می‌خواهیم این کار را درست انجام دهیم و او را پایین بکشیم... موضع خصومت آشکار باعث دردسر برای ما در آمریکای لاتین می‌شود. می‌توانیم فشار اقتصادی به او وارد کنیم. او درخواست تغییر زمان‌بندی پرداخت بدهی‌ها را داده است. می‌توانیم سرسخت باشیم. شاید بدون اینکه کار خلاف‌انتظار و زیان‌بخشی کنیم، بتوانیم او را ساقط کنیم."

یادداشت مربوط به تصمیم ۶ نوامبر که وزارت امور خارجی و دفاع و حتیٰ سیا را خطاب قرار داده است، به راه‌های احتمالی برای بی‌ثبات کردن بازار مس شیلی، که صادرات اصلی آن است، پرداخته است. جورج لینکلن، مدیر آمادگی اضطراری، طرفدار این کار بود، و نیکسون نیز در ابتدا این طرح را پسندید. امّا یکی دیگر از شرکت‌کنندگان اشاره کرد که قیمت جهانی مس همین حالا هم خیلی پایین است و اگر آمریکا ذخایر مس خودش را تخلیه کند، این اقدام خیلی واضح، و طبق قوانین آمریکا، غیرقانونی خواهد بود. این بود که نقشهٔ دستکاری در بازار مس کنار گذاشته شد.

کیسینجر بعدها موضوع را این طور در برابر کنگره توجیه کرد که اقدام دولت نیکسون برای پایین کشیدن آلنده از قدرت به منظور "حفظ دموکراسی "در شیلی بوده است. اسناد منتشر شده توسط آرشیو امنیت ملّی، به‌علاوهٔ اسناد دیگری که کمیتهٔ چرچ منتشر کرد، نشان می‌دهد که این ادّعا دروغ بوده است. در هیچ‌یک از این یادداشت‌های شخصی و اداری به چنین عبارتی اشاره نشده است.

یادداشت‌های تازه منتشر شده نشان می‌دهد که پیش از نقشه‌ای که به طور مفصّل در یادداشتِ هِلمز توصیف شده بود، اوّلین تلاش سِیا بر ضد آلنده در اواسط سال ۱۹۷۰ شکست خورده بود. ژنرال رنه شنایدر، سَلَفِ پینوشه در مقام رئیس ستاد ارتش، از دادن دستور قیام به نیروهای مسلح علیه آلنده خودداری کرده بود. چنین کاری می‌توانست تاریخ دموکراتیک بیش از ۱۲۰ سالهٔ شیلی را خراب کند. پینوشه بعدها آن تاریخ را لکه‌دار کرد و پس از کودتای خود به مدّت ۱۷ سال در شیلی حکومت کرد.

پینوشه با کمک سیا در سپتامبر ۱۹۷۳ آلنده را برکنار کرد. گزارش‌ها در مورد اینکه آیا سربازان مهاجم آلنده را در کاخ ریاست‌جمهوری، La Moneda، با دستور از بالا به قتل رساندند، یا اینکه او خودکشی کرد، متفاوت است. دختر آلنده که بعدها نمایندهٔ مجلس شیلی شد، می‌گوید او خودکشی کرد. خواهرزاده‌اش می‌گوید او را کشتند. آمار بازرسان و مأموران تحقیق پس از سقوط پینوشه حاکی از آن است که کودتاگران در حدود ۳۴۰۰ نفر را کشتند. ۳۰هزار نفر دیگر یا بیشتر جزو "ناپدیدشده‌ها "هستند که توسط ارتش شیلی و دیگر راست‌گرایان ربوده و احتمالاً کشته شده بودند. بازرسان به این نتیجه رسیدند که ارتش مسئول قتل ۹۵درصد کشته‌شدگان بوده است.

"مرکز عدالت و پاسخگویی "بعدها وضع را چنین توصیف کرد: "یک جوخهٔ مرگ نظامی معروف به کاروان مرگ که شهر به شهر می‌رفت، زندانیان سیاسی را از زندان بیرون می‌کشید و اعدام می‌کرد. "هنگامی که اجساد ۷۵ قربانی بعداً و پس از شکست پینوشه در انتخابات سال ۱۹۹۰ و فرار او پیدا شد، مشخص شد که همه شکنجه شده بودند. تعداد رسمی مرگ‌ها و ناپدیدشده‌های اعلام شده احتمالاً کمتر از میزان واقعی است. یکی از روزنامه‌های آمریکایی در شیکاگو خبرنگاری را که کاملاً مسلّط به زبان اسپانیایی بود به شیلی فرستاد تا اخبار کودتا را گزارش کند. او بعدها به خانواده‌اش گفت که در جلسات توجیهی در سفارت آمریکا شرکت می‌کرد، که در آنجا مثلاً شمار کشته‌شدگان را ۳۰ نفر اعلام می‌کردند. این خبرنگار سپس تاکسی می‌گرفت و به گورستان اصلی شهر می‌رفت و از مسئولان گورستان می‌پرسید که پس از کشتارها در محل اصلی که دستگیرشدگان را نگه می‌داشتند، که یک ورزشگاه بزرگ ورزشی بود، چند جسد دفن کرده‌اند. پاسخ آنها ۳۰۰ نفر بود، نه ۳۰ نفر. او همان رقم بالاتر را برای درج در روزنامه می‌فرستاد. پس از کودتا، مأموران پینوشه عملیات خود را در خارج از کشور نیز گسترش دادند. در ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۶، عوامل سازمان جاسوسی شیلی (ادارهٔ اطلاعات ملّی/ DINA) برجسته‌ترین دشمن باقی‌ماندهٔ پینوشه، یعنی اورلاندو لوتولیه وزیر امور خارجی سابق آلنده، و دستیار او- رونی کارپن موفیت- را در حالی که در راهِ رفتن به محل کار خود در مؤسسهٔ مطالعات سیاست‌گذاری در واشنگتن دی‌سی بودند، کشتند. شوهر موفیت در این حمله مجروح شد. آنها چهار ماه بود که ازدواج کرده بودند. مأموران "ادارهٔ اطلاعات ملّی "شیلی خودرو لوتولیه را هم منفجر کردند. این انفجار تمام محله را تکان داد. سال‌ها بعد، از میان هفت مأموری که به اتهام این جنایت دستگیر و محاکمه شدند، چهار مأمور اطلاعاتی محکوم شدند. هیئت منصفه به کیفرخواست پینوشه نیز رسیدگی کرد، امّا مسائل مربوط به استرداد مُجرمان و وضعیت سلامت وخیم او پیگیری این امر را متوقف کرد.

نیکسون و کیسینجر از ابتدای کارِ آلنده در فکر سرنگونی او بودند

نوشته "مارک گروینوبرگ" ترجمه از "پیپلز وُرلد"، نشریهٔ اینترنتی حزب کمونیست آمریکا

تقریباً از همان دقیقهٔ اوّل انتخاب شدن سالوادور آلندهٔ سوسیالیست/مارکسیست به ریاست‌جمهوری شیلی در نوامبر 1970، ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور جمهوری‌خواه آمریکا و مقام‌های ارشد او، از الگوی او و تأثیری که روی دیگران می‌گذاشت ترسیدند و تصمیم به سرنگون کردن او گرفتند. این نتیجه‌ای است که می‌توان از مجموعهٔ جدیدی از یادداشت‌های مربوط به تلاش‌های آمریکا برای ساقط کردن رئیس‌جمهور جدید شیلی در سال ۱۹۷۰ گرفت. این یادداشت‌ها هفتهٔ پیش در پنجاهمین سالگرد مراسم تحلیف آلنده، توسط نهاد پژوهشی و غیرانتفاعی "آرشیو امنیت ملّی در دانشگاه جورج واشنگتن" (واشنگتن، دی‌سی) منتشر شد.

این یادداشت‌ها نشان می‌دهد که مقام‌های ارشد آمریکا نه‌فقط از این می‌ترسیدند که آلنده با موفقیت سیاست‌هایی را اجرا کند که آنها معتقد بودند سیاست‌های ضدآمریکایی و ضد شرکت‌های بزرگ در شیلی است، بلکه می‌ترسیدند که ملّت‌های دیگر در آمریکای لاتین و اروپا ببینند که او اصولاً برای انجام این کار انتخاب شده است، و آنها هم سیاست‌های او را دنبال کنند. بنابراین آمریکایی‌ها نقشه‌هایی برای رهایی از شرّ رهبر شیلی ریختند، نقشه‌هایی که در نهایت، سه سال بعد از انتخاب آلنده، منجر به کودتای آمریکاساخته علیه او شد.

اسناد تازه منتشر شده و از طبقه‌بندی خارج‌شده از سال ۱۹۷۰ نشان می‌دهد که هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی نیکسون، همراه با سازمان اطلاعات مرکزی "سیا" نقشه‌هایی مفصّل در مورد چگونگی بی‌ثبات کردن و در نهایت سرنگون کردن آلنده کشیده بودند. سیا حتیٰ سعی کرده بود از نامزدی آلنده پیش از انتخابات شیلی جلوگیری کند.

کیسینجر جزئیات را تهیه و گزینه‌های ممکن را معیّن کرده بود. نیکسون در حالی که اوّل موضع سفت‌وسختی گرفته بود، ولی بعداً توصیه‌های کیسینجر برای راه انداختن جنگ اقتصادی علیه آلنده و سرنگون کردن دولت او از طریق ایجاد بی‌ثباتی توسط عوامل آمریکا را پذیرفت.

کیسینجر دو روز پس از مراسم تحلیف آلنده در سانتیاگو، در یادداشتی در ۵ نوامبر به نیکسون نوشت: "انتخاب آلنده به عنوان رئیس‌جمهور شیلی یکی از جدّی‌ترین چالش‌هایی است که تا کنون در این نیمکره [جنوبی] با آن مواجه بوده‌ایم."

ریچارد هِلمز، مدیر وقت سیا، با اشاره به یادداشت‌های دست‌نویس نیکسون در نشستی از مقام‌های بالارتبه در ۶ نوامبر ۱۹۷۰، از نیکسون نقل قول می‌کند که این تصمیم گرفته شد: "اگر راهی برای از قدرت برداشتن [آلنده] وجود داشته باشد، بهتر است این کار را بکنید."

بر اساس یادداشت‌های افشا شده، ترس بزرگ این مقام‌های آمریکایی این بود که دیگر ملّت‌های آمریکای لاتین هم انتخاب آلنده توسط مردم را نمونه قرار دهند و منافع شرکت‌های بزرگ آمریکایی را در سراسر منطقه تهدید کنند. بر اساس مکالمهٔ تلفنی نیکسون-کیسینجر در ۹ نوامبر ۱۹۷۰ که در این اسناد فاش شده است، همین وضع ممکن است در جاهای دیگر نیز پیش بیاید. نیکسون سپس می‌گوید: "من اعتقاد جدّی دارم که این خطمشی از لحاظ تأثیرش بر مردم جهان مهم است... اگر او [آلنده] بتواند ثابت کند که می‌تواند سیاست ضدآمریکایی مارکسیستی را به پیش ببرد، دیگران نیز همین کار را خواهند کرد."

طبق یکی از سندهای منتشر شده توسط سازمان آرشیو دانشگاه جورج واشنگتن، کیسینجر جواب می‌دهد: "نه‌فقط در آمریکای لاتین، حتیٰ در اروپا نیز اثری (نامعلوم)

خواهد داشت. "کیسینجر به‌ویژه از تأثیر موفقیت آلنده بر ایتالیا ترس داشت، چون آنجا هم حزب کمونیست قدرتمندی فعالیت داشت.

دارودستهٔ نیکسون حتیٰ قبل از اینکه ۳۶٫۶درصد از شیلیایی‌ها در انتخابات ۳ سپتامبر ۱۹۷۰ به آلنده رأی دهند، که او را بالاتر از رئیس‌جمهور سابق ادواردو فرای از حزب دموکرات مسیحی و دیگران قرار داد، از آلنده می‌ترسیدند. سرنوشت آن انتخابات به دست کنگرهٔ شیلی افتاد، که در آن دموکرات‌های مسیحی به جبههٔ متحد آلنده پیوستند تا با قدرت او را به بالاترین مقام اجرایی کشور انتخاب کنند. طبق گزارش هِلمز، فرای به حزبش گفت که باید از آلنده به عنوان نامزدی که در انتخابات بیشترین رأی را به دست آورده است حمایت کنند، و آنها هم همین کار را کردند. او بعدها به‌خاطر این تصمیمش طرد شد.

سرنگونی نهایی آلنده توسط رئیس ستاد ارتش خودش- ژنرال آگوستو پینوشه- در سال ۱۹۷۳، و مرگ آلنده در جریان کودتای آن سال، بخشی از جنگ سردی بود که آمریکا علیه اتحاد جماهیر شوروی سابق و متحدانش به راه اندخته بود. سیا نقشی کلیدی در آن جنگ سرد داشت، و اغلب از طریق اقدام‌های پنهانی مداخله‌گرانه برای سرنگون کردن رهبران محبوب و انتخاب‌شدهٔ مردم که گمان می‌کردند مخالف منافع شرکت‌های بزرگ آمریکایی باشند، تلاش می‌کرد. محمد مصدق نخست‌وزیر ایران در سال ۱۹۵۳ و جاکوبو آربنز رئیس‌جمهور گواتمالا در سال ۱۹۵۴ از دیگر قربانیان اصلی چنین کودتاهایی، پیش از آلنده، بودند. کودتا در ایران، شاه را به تخت سلطنت بازگرداند، که تا زمانی که بر اثر انقلاب مردمی ایران در سال ۱۹۷۹ [۱۳۵۷] و شش سال بیماری سرطان خون مجبور به ترک ایران شد، در قدرت بود.

سیا همچنین به دلیل آفریقادوستی پاتریس لومومبا که با منافع آمریکا مخالفت می‌کرد، برای سرنگونی این رهبر استقلال کنگو توطئه‌چینی کرد. امّا به طوری که تحقیق سنا در سال ۱۹۷۵ به ریاست سناتور دموکرات از ایالت آیداهو، فرانک چرچ، نشان داد، سیا در ترور لومومبا در سال ۱۹۶۱ دخالتی نداشت. این ترور کارِ متحد آمریکا-بلژیک- بود؛ حاکم استعماری سابق و استثمارگرِ ملّت‌های تازه مستقل شده.

و سیا، پس از تأمین مالی و آموزش تبعیدی‌های راست‌گرای کوبایی مستقر در میامی برای حمله [به کوبا به قصد سرنگون کردن دولت سوسیالیستی آن] در سال ۱۹۶۱ در خلیج خوک‌ها، نقشه‌های مکرر و ناموفقی نیز برای قتل فیدل کاسترو

ادامه در صفحه ۱۵

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.

آدرس پستی: B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK

آدرس های اینترنت و «ای-میل» http://www.tudehpartyiran.org

E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de

Nameh Mardom No. 1117
Central Organ of the Tudeh Party of Iran

23 November 2020

شمارهٔ فاکس و تلفن پیام گیر ما

004930
23629727

حزب تودهٔ ایران
Tudeh Party of Iran